

بوالعزیز

دورۂ علوم و معارف اسلام
۷

ہدایۂ قدرت
۷۷

دو نامہ سپاہ و سپید

مقدمہ و تیزیل

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

قدس اللہ فتنۃ الزکیۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جزوه‌ای که ملاحظه میفرمائید حاوی نامه‌ای از حاکم سنی مذهب بخارا و پاسخ آن از ناحیه حاکم شیعه خراسان درباره ولایت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خط شکسته نستعلیق مربوط به یک قرن پیش می‌باشد که با مقدمه و تحقیقی پیرامون شناسائی موقعیت کتاب و جریان امور در آن عصر و دیار از حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه به جلیه طبع آراسته و به مناسبت عید سعید غدیرختم اهداء گردیده است .

طبع حاضر مشتمل است بر :

- مقدمه طبع اول (پیرامون انگیزه نشر و معرفی اجمالی کتاب) صفحه ۳
- مقدمه طبع دوم (معرفی نویسنده جوابیه و حاکم خراسان و حاکم بخارا و کیفیت اوضاع و احوال آن زمان و آن سامان) صفحه ۷
- متن نامه امیر اهل خلاف صفحه ۳۰
- جوابیه از طرف امیر اهل ولاء صفحه ۳۴
- باز نویسی جزوه به خط نستعلیق و شرح لغات مشکله متن صفحه ۷۹

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہارِ

دورہ علوم و معارف اسلام

(۷)

غیبتِ زریں

دو نامہ سید

مقدمہ و تذیل

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

تقریب بر عبدالواحد، قرن ۱۳.

بدیه قدیریہ: دو نامہ سیاہ و سپید / تقریب علمی، مقدمہ و تذیل و... سید محمد حسین حسینی طهرانی.
- شمس: نوسند ترجمہ و نشر دورہ علوم و معارف اسلام، ۱۴۱۵ ق.

... صفحہ ... (دورہ علوم و معارف اسلام ۷۱)

کتاب، جوایتیہ ای است از نامہ کی از نظام الملک است.

۱. علی بن ابی طالب، امام اول، ۲۳ قبل از ہجرت - ۳۰ ق. - اثبات خلافت.

۲. امامت. ۳. شیعہ. ۴. فاقیہ و دورہ بنا. الف. حسینی طهرانی.

سید محمد حسین ۱۳۱۵ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: دو نامہ سیاہ و سپید.

۲۹۷/۴۵۲

۵۶ ۲۲۳/۵۴

دورہ علوم و معارف اسلام ۷۱

بدیه قدیریہ: دو نامہ سیاہ و سپید

مقدمہ و تذیل: حضرت علامہ آیہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع دوم: ۱۴۱۵ ہجری قمری. تعداد: ۴۰۰۰ نسخہ

لیکڑگرانی: سایہ روشن چاپ: سعیدی صفائی: زرینہ

ناشر: انتشارات نوسند ترجمہ و نشر دورہ علوم و معارف اسلام

صندوق پستی: ۹۱۳۷۵/۶۱۴۹. شمس مقدس

این کتاب تحت اشراف، نوسند ترجمہ و نشر دورہ علوم و معارف اسلام

از تالیفات حضرت علامہ آیہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، مطبع سید

و کلمہ حقوق آن محفوظ و مخصوص این نوسند میباشد.

مقدمه طبع اول

جسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
دل انگیز ترین سببی که سرگناهان از مقام وحدت حضرت
ربوبیت برنجیچه ها زلاله بوستان جمال در فرش آید و بلبلان در سوزنده دار
را به امید شکفتن گل عرفان به ترمه آورد؛ روح محبت و عشق است که از
اعزب جبین بر پشت و دروخ در سر چینه کوز زریا حضرت امام المومنین
أمیر المؤمنین علیه أفضل الصلوات و آتم التیمات
جبار بگیرد؛ تا دلها سوادان و عاشقان منهاج و منج اورا علم
یقین، بصیرت و بنیائی، تلقی و شنوائی، فکر و تدبیر، صبر و شکیلی
رحمت و مکرمت، وفا و صفا، ایثار و سخا، لطف و مروت
کرامت فرماید. و طبعاً محمودان بقطره خلاف را فرستی استی، و
سبک زنی، و بقیدار، و خنوت و خشکی، و صلابت و سر سختی و
حافظ و نادر، و محرمیت و تشنگی از فیضان آب زلال و گوارای
دلایت که ماده اولیه وزیر بار وجودیتن میباشد؛ پنجاه بود.

جزوه از خط میفرماید هر طغرائی که است که میان امیران
 بخارا و امیران ولاء فرانس در حوزن شیراز ویدل گرفته است و
 چون که روح با عظمت ولایت در طرفداران حق و پدیدار حق و جهات
 و نقد در ایت در سنگ به سینه زنان طرفداران باطل و گمراهان و از صلاحت
 و تیره خواریت به لور کوریزان و بدی اطلت بار و بیایان کران هر دستی
 و خیران خود هر بد بود.

از لحاظ آنکه از جهت اینها نشین و نطق استن و برهان استن خط از
 یکین تیران از بدایع تحریرت به شمار آورد، ناس زید بر اعد سعید غدیر
 سه شکر از چهار صد و نود و نهمه از این شکر و شایل بدون اندک
 بیله طبع در آورد و به اجته و اعتراف از انجمن مؤمنین و طلبه گران
 این تعین و علمای عاقلین استیم بر نه الدراج تعین کرد. اللهم و معنا و جمع
 اخواننا المؤمنین لما تحب و مرضی و السلام علینا و
 علیهم و علی عباد الصالحین شهد تعترضه شاهد

آلاف الصلوة والسلام و التحية و الاكرام ۲ شهر الحزبر المرجب ۱۳۱۳
 سید محمد

مستزاد طبع دوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِیْرِ الطَّاهِرِیْنَ وَاٰتَمَّ عَلَیْهِمُ السَّلَامَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِکَ الْعَظِیْمَةِ

چون در نامه میان امیر اهل خلاف بخارا و امیر اهل لای حشرسان رد و در قرآن
از این دو بدل گردیده بود؛ تفسیر نسخه بسیار منظوم از آنرا بدست آوردیم، و با
کتابه مناسبه عید غدیر ختم آن طبع و بیامنه علم و ادب ایمان اقبال
تقدیم هشتم اینک مناسبه یاد تباری توضیح و معنی حاکم بخارا و حاکم
خراسان آن عصر و نیز برای تشریح شخصیت بازر علمی ادبی و تاریخی و ایمانی نوشته
مکتوبه اوضاع و کیفیت احوال آن زمان آن سامان قدری به اختصار بخارم
تا مطالعه این دو مکتوبه ای قاریان کرامی و سروران اخلاص ایمانی و برادران
ارجمند روحانی، بیشتر سرور آفرین لذت بخش بوده باشد.

لله ابرای طبع دوم و مجدد آن که ان شاء الله الملك المان بنوا
هدیه غدیری سال پنجاه و چهار صد و پانزده هجری قمریه صورت خواهد گرفت تا آنرا

«هدیه غدیری» و نامه سیاه پدید

برگزیده، و با این مقدمه که بواسطه اهمیت شناسائی کتاب موعظت اول
و جریان امور در آن دیار میباشد تقدیم و آنرا کرامی فیما بین مطالب زیر که در اثر
مساعی جمیله کی از اغراض واجب در استان رهایم انشده می که اهل فضل و ادب باشد
جمع آوری و تهیه گردیده است تقدیم میگردد:

اما درباره نویسنده و انشاء کننده کتب از ناحیه امیر محمدخان حاکم

اهل حسد اسان:

مرحوم استادان در علم درایه و رجال و حدیث: علامه حاج شیخ آقا بزرگ
قدس سره در طبقات اعلام الشیعه در قسمت الکرائم السیره فی القرن
الثالث بعد العشره ج ۲ صفحه ۵۷۹ مرقوم داشته اند:

۱۰۳۵ شیخ محمد رفیع الطیبی

... بعد سنه ۱۲۰۱

دی شیخ محمد رفیع بن عبد الواحد طبیبی عالم فاضلی است که از افاضل عصرش
و از اصداق امیر محمدخان میباشد. چون امیر مصوم بیک امالی ماوراالنهر
در سنه ۱۲۰۲ به امیر محمدخان نوشت و از وی بعضی از امور را خواسته بود

شخص مورد ترجمه نامه امرامیر محمدخان جوانی برای ادنوشته. و این دست
دارد بر آنکه وفات او پس از این تاریخ بوده است.

من صورت این کتاب و جواب بخط علامه سید امیر محمد علی شمرستانی
دیدم که آن صورت را در سنه ۱۲۴۴ هجری قمریه نوشته بوده است.

در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه جلد ۵ صفحه ۱۸۶ مرقوم داشته اند:
۸۲۶) پاسخ مکتوب باوراء النهر، مکتوب از والی ماوراء النهر امیر مصوم میک
بن انیال می باشد که در شهر شعبان ۱۲۰۲ به سوی بعضی از اکابر شیعه ارسال
داشته است و این مکتوب را مشهور از تهمت ها دانسته اند بهر فعل شیخ قدیمی بوده است
مولی محمد رفیع بن عبد الواجد طبیبی به امر امیر محمدخان پاسخ او را به طریق صحیح متن
واقع داده است.

اول پاسخ نامه بدین عبارت می باشد: **الحمد لله فصل السلام علی نیا
الملک و الأدیان بعض کتابه بحلیل.**

من نسخه ای از آن بخط امیر محمد علی بن امیر محمد حسین مرعشی شمرستانی حاضری
دیدم و تاریخ کتابت آن در سنه ۱۱۴۴ بوده است این نامه در کتابخانه پسرش

میرزا محمد حسین است که در سنه ۱۳۱۵ وفات کرده است و بعد از او
متحدی از این مکتوب ذکر خواهیم نمود.
و همچنین در الذریعه ج ۲۶ ص ۲۵۸ که مستدرکات مؤلف میباشد بدین
مردم داشته اند: (۱۲۹۷) جواب مکتوب امیر مادران، النزه: امش مصوم
بن امیر دانیال است که به امراء خراسان امیر محمد خان در سنه ۱۲۰۲ که در آن
مذمت صفویه و علانده مجلسی و نادر شاه و بعضی از علماء آمده است نوشته است
و در همان تاریخ مذکور بالغت فارسی میرزا محمد رفیع بن حاج عبدالواحد طبرسی تاریخ
داده است. تاریخ کتابت این نسخه ۱۳۱۲ و در نزد میرزا محمد اردبیلی بن عبد
موجود بوده است.

علیرغم مراجعه به کتب ذیل، ترجمه محمد رفیع طبری یافت نشد:
۱- نجوم السما، ۲- المنائر و الامار، ۳- تاریخ رجال ایران، ۴- گلشن
مذکره علماء، شعراء عمد زنده، ۵- ریحانه الادب، ۶- روایات انجمن
۷- اعیان الشیعه، ۸- قصص العلماء، ۹- نامه دانشوران.
فقط در تاریخ علماء حقه اسان نوشته مرحوم میرزا عبدالرحمن مدرس است

قدس رضوی متولد در سنه ۱۲۶۸ و متوفی در سنه ۱۳۳۸ هجری شمسی که با
مقدمه و تصحیح تحشیه آقای شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی به طبع رسیده است
درص ۳۱ بهین مقدار آمده است.

رفیع ۱۴ - مولانا الشیخ محمد رفیع از افاضلی شیخ انور و فضیله
آن عصر بوده است رحمه الله علیه.

و اینمطلب از کتاب وسیله الرضوان میرزا شمس الدین محمد رضوی
رحمه الله علیه که وی سیدی حلیل و بزرگی نایل و عالمی خیر و بزرگوار و از ارباب فقه
و صدق سیرت و صفای ضمیر بوده است نقل کرده است.

و او در این کتاب دو بیت معجزه از زمان حیات آنحضرت نقل می نماید که
دو بیت و دو اعجاز بعد از زمان وفات ایشان تا زمان تولد، برخی مرویات
از کتب دیگران در پاره ای مرئیات خود آن سید بزرگوار و مسموعات از علمای
اخبار اخیر آن عصر را حکایت می نماید.

و در ضمن آن اسم و رسم اجمالا از علما، فضلاء آن زمان بدست می آید.
مؤلف کتاب تاریخ خراسان: میرزا عبد الرحمن مدرس در اینجا میگوید:

چون تفصیل حالات آنها معلوم نبود بهمان متدریکه از دلالات کلام آن سید
عالی مقام مفهوم می شود در ضمن ترجمه آن اقتصار نمود. هر یک از ذکر بیفزاید نسیب
و توفیق را به لطف الهی گذار نمودیم.

در اینجا پس از ذکر پنج نفر با عباراتی کوتاه در ترجمه احوالشان می رسد به رفیع
که به عبارت «مولانا شیخ محمد رفیع از اهل ملی شرع انور و فضیلتی آن عصر بوده است
رحمة الله علیه» اکتفا نموده و ترجمه را در احوال دی خاتمه میدهد. ص ۳۹ تا
ص ۴۱ از تاریخ علمای خراسان.

جناب محترم آقای ساعدی که ذیلی بر این تاریخ نگاشتند اشاره ای به
ترجمه ما ننمایند، اما در مقدمه یکدیگر بر این کتاب نوشته اند از مؤلف کتاب
دستگاه الرضوان تمجید و تحمید به سزائی بنمایند؛ و در صفحه (ط) متذکر میشوند که او از تلامذ
میرزا ابوالقاسم شهیر به میرزا بابا ذهبی شیرازی متخلص به راز بوده است.
این بود در باره ملاحظه در رفیع طبیبی رحمة الله علیه.

و اما در باره ترجمه احوال امیرنخارا و امیرخراسان
در ملحقات تاریخ روضه القفا، ج ۹ که به تألیف رضاقلیخان پدرا

تحقیق پذیرفته است «از طبع سنگی شده ۱۲۷۴ هجری قمریه» در مطالب سنج
که مصدّر بعنوان: «در ذکر بعضی اتفاقات مرو و بخارا و تصرف سلاطین در حوض
افزوبکیه در آن بلاد و ظلم و تعدی بر عباد و فرستادن پادشاه اسلام بعضی
سفر ابدان و ولایات و قصد تسخیر ماوراء النهر، و بلخ با جمعی شاهسویجان پیش
چنین آورده است:

بر اصحاب خبرت پوشیده نیست که ماوراء النهر یعنی آن سوی رود جیحون
که ولایت ترکستان است مملکتی است عریض و وسیع و در آن چند شهر بزرگ و عالی
در قیاس است مانند: سمرقند، بخارا، معد، و خجند، و زرنوق، و تور، و کوش،
و بدخشان، و ترمذ، و اشکناز، و اسر و شنه، و اورکند، و اتراز، و چاح
و سنجاب، و ننف، و فاریاب، و تاشکنت، و قباکت و غیر ذلک است
۱- مجموع مجلدات روضة الصفا، ولواحق آن ده مجلد میباشد که تا مقداری از

جلد هفتم را میرخواند (پسر خواند میر صاحب کتاب صیب السیر) تالیف کرده است
آنرا میرزا قلیخان هدایت در عصر ناصرالدین شاه قاجار در برابر امر او تالیف نموده است.

۲- از طبع حسه و فی ج ۹ ص ۲۸۲ تا ص ۲۸۴

این بلاد در تصرف اولاد تور و آل افراسیاب بوده و از آن پس چنگیزیان تصرف
نموده اند و اولاد چنگیز خان هر یک در طرفی سلطنت یافته اند.

و از جمله اولاد اورنگ خان جوچی نژاد است که ایشان اوزبک خوانند
و آنها نیز به چند فرقه متفرقند؛ و در بلاد مشرق غانہ مشهور به خوخذ، و کرستان
و بخارا و سمرقند و خوارزم، شعب آن گروه پراکنده شده اند. و چنانکه در تواریخ
مسطور است در هر شیوه ریشه کرده اند و با یکدیگر اختلاف دارند.

از آنجمله بعد از دولت صفوی که اولاد حاجی محمد خان و عرب محمد سلطان در خوارزم
دولت داشتند، و یلبارس خان پسر اماند شاه برانگیزد و حکومت خوارزم بچند
طایفه خان مقوض داشت.

در بخارا نیز طایفه اوزبکیه ابو الفیض خان چنگیز خان و ابو انجیر خان سلطنت میکنند
در عهد خاقان ابو الفیض خان چنگیزی، میر مصوم نام ولد و انبیا ال تالیق بن
رحیم بن تالیق بن حکیم تالیق که آباء و احب اداد و قواعده ملوک چنگیزی و اوزبکیه تر
اتالیقی یعنی لکمی و آتاسکی بوده در لباس زبد و تقوی و تصوف در بخارا ظهور کرده
از آن جهت که خان بخارا بدو اظهار ارادت و ادب و مرشد واقع شد و او را شایسته

لقب دادند. و چون بزرگ ایک و نیکو را جان خوانند وی را یکیان خوانند
در قه رقه در توسط رعایا و برابا و اظهار عدالت و نصفت کار او به تعجب کشید
که مرج تمام امانی بخاراشد؛ و شاه را نائب مناب قائم مقام او میدانستند
تا بر او بیعت کردند و شاه نشان شد.

لند شاه را به گوشه نشاند و بر مقرر می معین کرد و خود در لباس تصوف رفت
و عدالت و قناعت متکفل مهم آنام شد تا امر تق و تق و ولایت بدو انحصار
یافت. دولت او در کبیه منقبت "بد و مخصوص کشت و کمال استقلال حاصل نمود
مخارستان و ترکستان مستولی شد؛ و لشکر بر سر مر و شایجان برد و میرا
خان قاجار غزالدینلو که از زمان صفویه الی بنده الحمد حکومت مرو پدران او
بکشت و بند مرو را خراب کرد؛ و امیر ناصر الدین توره یعنی شایزاده فرزند خود
را به حکومت مرو مأمور خست.

و درین سنوات که پادشاه ایران به انتظام فارس و آذربایجان اشتغال است
سپاه وی در حدود خراسان تاخت و تاراج تمام و قتل عام کردند.
بناء علیهذا در این ایام موبک سلطانی در ارض اقدس بمی زریست نامه به

شاهسراد بجان اوزبک گنجاشت که حکایت گذشته اسلاطین صفویه
از شاه اسمعیل و معاصرین محمدخان شیبانی اوزبک و سایر اسلاطین اوزبکیه و صفویه
را ایلی نادر شاه افشار و ابوالخیرخان اوزبک حاجت بر اظهارست .

مادانیم و شما دانید که زقه، و پیدا است که بلخ باجمی، و مرو شاهبجان زمین
دادر، و سیستان، و قندار، و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده
اکنون شما را چه افتاده که بلخ باجمی و مرو شاهبجان تصرف ننماید، و آنگاه دست
بر قتل میر معسلی خان قاجار غالدیندو که از طوائف سلسله عدلیه ما است گشاید
کینمای قدیم ایرانی و تورانی را تحبید کردن صرفه شما نخواهد بود!

از زمان تور و پشتنگ و افراسیاب و کخیمر و حاصل کار خود را دیده ^{شنیده}
نظّم .

بر آنم میاور که جنبم ز جای ندارد پرپشه با پیل پای
با دنبال شیر ز بازیکه کردن کار خرد مندان نیست و بناگوش ملک خایران
از شیوه نبردان با فرنگک بعید است . همه عالم از نسل خود آو آمدند .
و اگر نسل پادشاهان توران مکابرت باید و مفاخرت شاید، فرع ماینز از آن

اصل فرق مانیز از آن وصل خواهد بود، سلاله و تسبیح قاجار نویان نه از منقبت
 و فقرات ادنی است، بلکه دوده ستوده این جلیل فیل تا خود از به سلسله
 و جسلایر، و اذربک اعلی است.

خداوند جهان بان جهان بخش، اسکر سزده که ممالک توران و ایران در روم در
 چین و ماچین و خا و ختن و هندوستان را به دودمان بزرگ اتراک است
 فرمود در این صورت اولی آنکه هر یک به ملک خود قناعت کند؛ و پای از حد خود
 بیرون نماند به نگاه موردش و مکتب خود باز گرداند، و گرد کند و فرود می گرداند
 تا مانیز به حدود و شعور قدیمه ایران قانع شویم و از انیسوی آب چون آریخیم
 بنظم.

مرا زید از خردان عجبم سر تخت کاوس و اخیل حم
 به شاخی چه باید در او بختن که شوان از آن میوه می ریختن
 به برج آن نمائی تو از گرم و سرد پذیرنده ام ز آشتی یا نبرد
 بیات چه داری ز شمشیر و جام که دارم در این برده دستی تمام
 چون این نامه بگزارش به میر معصوم کیجان امیر بخارا رسید، محمد حسین

خان مردی قاجار ولد میرا معلی خان اخوسته، سخنی چند در متابعت پادشاه
 ظفرمند رانده؛ از مرد شایگان متوحشاً به بخارا رفت و دل در برش طبعین
 باری مراد مؤلف از پادشاه اسلام که به میر معصوم نامه نوشت و او از ترس
 فرار کرد. «آغا محمد خان» قاجار است که در آن آوان به خراسان شکر کشی
 نموده بوده است.

و همچنین راجع به تیت امیر بخارا در کتاب امپراطوری صحرائی در آن تاریخ
 رنه کرده ترجمه عبدالحسین بکیده در ص ۷۹۷ و ص ۷۹۸ انظر مذکور افشاد است؛
 سلسله استراخانی - چیشترخانی - ارسال ۱۵۹۹ میلادی تا سال ۱۷۸۵
 در مادوراء النهر سلطنت کرد، و بخارا پایتخت آنها بود. از این گذشته فغانا
 را تا سال ۱۷۰۰ تحت تصرف داشتند.

بین قبائل مغول که در آغاز قرن شانزدهم میلادی با محمد خان شیبانی
 شریک و همکار شده بودند قبیللهای بود موسوم به «نوقای» یا «مگیت» مستط
 الراس آنها مرغزاران واقع بین مصب «ولکنا» و شطه او درال بود و در آن
 چند اران زندگی میکردند؛ در دوره شیبانیان قبیلله «مگیت» یا «نوقای»

تقویمی روز افزون در بخارا یافتند؛ بطوریکه روسها آنها در نیمه قرن
بجدیم که خدا و همه کاره در بار محسوب می شدند.

در زمان سلطنت آخرین سلسله امیر خانی «بشتر خانی» ابوالغازی که
تولدش ۱۷۵۸ و مرگش در ۱۷۸۵ بوده است؛ رئیس منگیت موسوم به
معصوم شاه مراد که ضمناً حشر ابوالغازی را به زوجیت اختیار کرد و
آن خاندان شده بود معصوم شاه «بالاخره بر تخت سلطنت نشست و رسماً
پادشاه شد ۱۷۸۵ تا ۱۸۰۰ و کوشش نمود که بر وسعت کشور خود بفراید و بطرف
رود جیون به سوی مرو و بلخ برود و آن جا را از تحت تسلط پادشاه افغانان
تیمور شاه درانی بداند و کرد، اما نتوانست بلخ را به خانان بخارا ملحق سازد و
سال ۱۸۲۶ دلی افغانان آن شهر را پس گرفتند و از سال ۱۸۴۱ دیگر به آنها
بطور قطع تعلق یافت. ولی مرد برخلاف بلخ خیزه خانان بخارا باقی ماند.
سلسله منگیت در بخارا از سال ۱۷۸۵ تا ۱۹۲۰ سلطنت کرد، در
سال ۱۸۶۶ خود را تحت الحاکمیه روس شناختند در سنه ۱۹۲۰ آخرین
اولاد چنگیز خان «سویت» (شورویا) از تحت و تاج محروم شدند

و اما در باره هویت امیر و حاکم حسرت اسان ؛
او امیر محمد خان عرب زنگونی حاکم طبرستان بوده است در ذیل محل التوازیج
ابو الحسن محمد امین گلستانه ص ۴۳۱ مینویسد :

بعد از منازعات بسیار نسیم فتح و نصر بر پرچم علم نصر الله میرزا و زید
نادر میرزا مغلوب برادر گردیده ، از مشهد مقدس فرار ، و با دوست یفصد
سوار از موافقان بطرف طبرستان اعزام کرده ؛ در آنجا به امیر محمد خان ولد علیرضا
خان عرب زنگونی که بعد از فوت پدر خود سال بود قانون بی اعتباری پیش گرفته
بعد از اذیت بسیار کمینفر از خواهران او بطارضا می برادر راضی و بعد کجک
خود در آورد .

و از صفحات ۴۳۵ تا ۴۳۸ مطالبی اذکر کرده است که ما در اینجا عیناً
در وس آنها مثل نماییم :

در روز امیر محمد خان به اتفاق هفتصد نفر به مشهد ، و مجالست و خواست
دی بانا در میرزا و پس توطنه علیه دی و جنگ و جدل در کاخ نادر میرزا ،
و تلاش میرزا احمدی شش دی برای صلح و مجروح شدن دی و دستگیر کردن

نادر میرزا، و اغرام دی طیس، و مجوس شدن در آن، و نصب محمدخان
 کرد به بت حاکم دوالی مشهد، و بازگشت به طیس، و نامه تیمور شاه هند
 احمد شاه ابدالی به محمدخان جهت نفع یاز نادر میرزا، و عدم اعتنا، محمدخان
 به نامه وی، و ارسال شکر از قندهار به طیس جهت سرکوب محمدخان، و
 مجاب کردن فرمانده شکر شاه ابدالی، و بازگشت وی به قندهار، و ارسال
 سپاه جهت فتح مشهد، و دفاع محمدخان کرد از شهر، و ورود محمدخان به درو
 مشهد، و شکستن حلقه محاصره و ورود به شهر، و ادامه درگیری طرفین به مدت
 سه ماه، و مصاحبه برار سال نادر میرزا به قندهار نزد تیمور شاه ابدالی، و تحلف
 نصر الله میرزا از اردوی علیردان خانند، و بازگشت به خراسان و اذن
 گرفتن از محمدخان طیبی برای ورود به شهر، و درخواست نادر میرزا از امنی
 دولت تیمور شاه برای به سلطنت رساندن وی، و فتح مشهد، و مقابله دو برادر
 خارج مشهد، و مغلوب شدن نادر میرزا، و فرار به قصبه طوس را بیان میکنند
 از آنچه ذکر شد بدست میاید که امیر محمدخان مذکور در کتاب جهان
 امیر محمدخان عرب نکوئی طیبی میاشد فرزند علیردان خان که حاکم طبرستان بود

زیرا امیر مذکور در سنه ۱۲۰۲ در جنگ سبزوار درگذشت و جناب تلامذ
محمد رفیع طبعی نویسنده و انشاءکننده مکتوب در صدر کتاب از وی بدینگونه
تعریف می‌کنند که مرحوم امیر محمدخان رَوَّحُ الْعَدُوَّةِ، و تاریخ کتابت جواب
هم شعبان ۱۲۰۲ است.

و این نشاندهنده آنستکه امیر مذکور قبلاً نامه را دریافت و پس از
به جواب کرده است و پس در جنگ سبزوار فوت کرده است و تلامذ محمد رفیع
پاسخ را در همان زمان فوت بدون تاخیر نوشته است؛ زیرا فاصله تاریخ و
نامه تا ارسال جواب عرفاً بلکه عقلاً مدفوع است. بنابراین حیات این
باید متصل زبان ارسال جواب باشد.

و تاریخ امیر محمدخان دگریری که حیاتش قریب به سنه ۱۲۰۲ باشد بعین
امیر محمدخان عرب نمونی حاکم طبرستان فردوس نمی‌شناسد.

لذا بنظر می‌رسد که تلامذ محمد رفیع عالم مقدر مورد گفتگوی مهم در طبرستان
و نیز از مدعی کوفی اجمعه از نادرشاه نموده است می‌توان بدست آورد که
حکومت مشهد و اخلاف نادرشاه افشار بوده است.

و علت آنکه در این مکتوب نام پادشاهی از پادشاهان ایران انبرده است
است که در آن زمان حکومت مقتدری وجود نداشت. اخلاف نادر با
یکدیگر در جنگ بودند. و همین خاطر دولت خراسان ضعیف و آنجا عرصه تا
دناز احمد شاه بدالی از یکسو، و حکام ماوراءالنهر از سوی دیگر بعسلاوه شو با
داخلی همه را منهدم کرده بود، نجوی که اهل خراسان طی سی و پنج سال از قتل نادر
شاه روز خوشی ندیدند.

از همین جهت علمای خراسان پراکنده شده. جمعی به هند، و جمعی به کربلا
اصفهان و قزوین، و گروهی به تبت عالیات شتافتند؛ و در نتیجه علمای
خراسان غریب گشته، شرح احوالشان در کتب رجال تراجم و تذکره نگردید
همدی بامداد در کتاب تاریخ رجال ایران ج ۳ ص ۲۶۲ و ص ۲۶۳
می نویسند:

امیر محمدخان عرب زنگونی پسر علمیردان خان از امرای بزرگ و مقتدر
خراسان، و خود نیز در زمره مدعیان سلطنت بوده است. در سال ۱۲۰۰
قمری که جعفرخان نادر برادر مادری و جانشین علمیردان خان ندر پس از آنکه

از بهبان و کازرون بازگشت برای گرفتن یزد بر سر تقی خان بافتی،
حاکم مقدر آنجا که بسیجیک از مدعیان سلطنت اطاعت نداشت تاخت و
تقی خان امحور نمود. و چون او خود را محصور دید از امیر محمد خان طبری حاکم
مقدر و متنفذ فردوس و طبرستان استمداد حجت .

امیر محمد خان با بزرگتر از امداد تقی خان آمد، با جعفر خان جنگ کرد و او را
شکست داد و جهات جنگی و اثاث و اسباب شخصی او به تصرف امیر محمد خان
درآمد. و جعفر خان پس از این شکست ناچار شده به فارس گریخت .

امیر محمد خان پس از این فتح به پوای سلطنت اقاد، و پس بخت اصفهان
برای گرفتن آن شهر رهسپار شد. در این هنگام محمد حسین خان اسمعیل خان عربعلی
که از طرف آغا محمد خان حاکم نظر دار در استان بودند برای مسرتی باومی بر
محمد خان پیوستند. هنگامیکه به جوالی اصفهان نزدیک شدند عده لشکریان او
به هفت هزار رسیده بود.

در این هنگام جعفر شیخان برادر آغا محمد خان که برای انتظامات اجتناب
نامور بود با اینکه در یکی از لشکرها از اسب افتاده و در دپاداشت با اینحال .

اتفاق مصطفی قلیخان برادر خود در مقام دفاع و محافظت اصفهان برآمده،
 پس از چارده روز جنگ سخت بگتت به لشکر امیر محمدخان افتاد و بیجا
 ابتدا ایستت نزد، سپس بطین بسیار کردید. پس از ورود مجمل در آنجا نیز
 آرام و قرار گرفته در صد تخریر خراسان برآمد. و چون در این هنگام الله باری خان
 قلیچه حاکم سبزوار که در میان امرای خراسان خلی مقتدر و قوی بود، میر
 محمدخان خواست ابتداءً او را سرکوبی نموده، از میان بردارد؛ و پس ازین
 بردن او سایر افراد در مقابل او تکلیف خود را خواهند نمود.

بنابراین سبزوار را محاصره نمود و نزدیک بود آنرا فتح و الله باری خان
 را مقهور نماید که ناگهان در این میان هشتمام پوریش از اسب افتاد (۱۲۰۲)
 و به مال آرزوی خود نرسید.

و ایضاً بعد از فوت امیر محمدخان محمد دیکر وی: تقی خان باقعی حاکم
 از آغا محمدخان را پذیرفت. زیرا آغا محمدخان که به سال ۱۲۰۲ هجری از
 بهت اصفهان میرفت تا از آنجا برای مبارزه با جعفرخان به شیراز برود
 باباخان (فصلی شاه) را با پنجاه هزار سوار برای سرکوبی تقی خان به نزد فرستاد.

پس از مدتی که قتی خان را محاصره بود مصاحبه شد با اینکه قتی خان مرتباً مایات
خود را به آغا محمد خان پرداخته و از وی تکلیف کند.

ظاهراً مستند محمدی با یاد کتاب گلشن مراد است که آنرا ابوالحسن
تخاری را احوالات زندیه نوشته است.

و اما معصوم بیگ حاکم بخارا پس از نامه ملا محمد رفیع به خراسان شکستی
و مشهد را محاصره نمود ولی کاری از پیش نبرد. دین موافق باز مامداری
شاه است زیرا شاه خج شاه تا استقرار حکومت قاجار در خراسان حکومت
می کرد، و توسط آغا محمد خان قاجار شکنجه و از مشهد تبعید گردید.

کلیم الله توخدی در کتاب حرکت تاریخی کرده به خراسان ج اول ص ۱۹۴
نوشته است: در زمانی که بیگ جان از بک در ماوراءالنهر به اوج قدرت
رسیده بود؛ و نوعی حکومت ندمی برتبار کرده بود، از ضعف شاه خج نادر
استفاده کرده و نواحی شرقی خراسان امور دناخت و تا زقرار داد و ستد
نیز مشهد را به محاصره انداخت. و چون نتوانست بر شهر دست یابد به جای
محاصره رارها کرده به بخارا برگشت و به شاه خج نوشت که سال گیرم بر

وقت تو باز خواهم آمد.

و این بیکی جان همان معصوم بیک است و این جمله بعد از کتابت مذکور
انجام شده است زیرا امری که در شمال شهد است و فاصله چندانی با قوچان ندارد
بر طبق صریح کتاب در تصرف امیر بخارا بوده است و لذا برای بستن سد آن
از خراسان میطلبید و وعده حمله میداد. و اگر این جمله قبل از کتابت بود
اشارت میرفت.

امحمد که دولت ناصبی از بک و ترکمن میش از صد و پنجاه سال است که
زیر سلطه امپراطوری روس و حکومت کوفتی قرار گرفت. و هم اکنون تبدیل
به دولتهای ضعیف و زسور گردیده و فاقد ارتش میباشند.

فَطِّحْ دَارَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَحَسْبُ دُؤْدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هدیه عیندیه

خونامه سیاه و سپید

شمشاد در زمره محرابهاست بر طبق حقیقت آنرا از زمره صبر و استقامت
 شیخین و ذرین است و در سراج است و در شمشاد کوشند و هرزه روان از زمره صبر است
 و محبت اهل سعادت و شریک آن کج کار لیر و در قیام و بندگی اگر این سه نفر واسطه
 نباشند و شفیع نشود که در بهشت دهند شنیده سایر در شرحی پس بر فاطمه
 آل مروان و ابوسفیان هرگز کار نکنید و بایسته عایشه رضی الله عنها و عن ابیها
 در سر و نام از او در زمره صبر و درین به فضا را که شد و کفر و کینه به دین
 و از ریشها با کجا و او اینم در شانین بدست بر پا دلیر حضرت با حکم **فضل**
الله المجاهد بن علی القاعد بن در جده تا در کافه
 داریم در سینه ایم و مالام رواج دین و رونق ملت را خواهند بجهت اهل کمال
 مروان و آل ابوسفیان خوش و زبان خباثین سپردند با خوشی که
 اولاد فاطمه از بر کعبه و ستم حضرت خذله و در ایشان شام و مارچه کار و کواکب کار
 از کبر جداییم و نیز هم لعن خدا بر شیطان روایت بر شما ما در روزگان
 چه کار دلیر سخاوتی رخ خدا نور و آرام جان حضرت مصطفی است که آن
 عرض و نهم سپهر خدا در یرو بوزن کنید و بر اهر مروان طناب کعبه آن

پانچ شے شدہ جزاء ہناکانو ایچا لونی شادری خودی ہسندہ از
 ناری غضب و شکر حضرت مانید شید زہوتے بسیار چمنی خود و طبع خیر
 از نرب محرم و دین بستہ شیخ او غلا ارر کردہ نامہ این نیز ہر شمار خدا
 خلق ہند و سمیع صفور و سکبت ہمارا و جہالت لکھ و مانندہ تا حمد و کفر و
 طعن و باقر فاجرہ در نوحہ بقولہ است نسال و مضرت نما و کرا کہ ہسندہ بے گمان
 خدائے شامہ ہمار فرشتہ دلرز و کراہ ساز و کتہا با تو نام حکیم در جہت
 مسدد و بر جہت غویت و ضلالت ستمت موجب کرا ہر شہادت ہر جا از این
 بپسند بجزیرہ وان فرزندہ ایا شید ایا ان حکم باید و محمد خان عزیز زلمہ کافر
 شد و بدین است اورا کہ شد و قدر اورا حکم خدا و جباید با اہتہا
الذین امنوا هکذا لکم علی تجارہ فیجکم من عندی
 الیم و دایم مشور و پسند ہر کہ خلاف الہ کہند و طاعت اولی الامر لازم
 نمازہ بچہ طریق کوشا کہید کیر ہمد ہر نہ ہر ہر ہر ہر از روشہ شامہ ہر تازہ جدا
 لکھ اند و کس حکم ہم شفق نیاند و نزاع و جدال ہسندہ چہ عمالہ است بدین
 لہد ضلالت ہر کجا لکھ شمارد خون و مال شہا حلال آمدہ نہ نفر عالم بلا و سلام

آمد تا شمارا هدایت کند سازند و گویند درین شب چو غریب ویراد مرگش
 اللهم و قوم لا تخش و ملا شاه مراد و ملا کلنگ
 رحیم الله من تبعهم من المسلبین و شنیده میاید در حضور در
 صحیح و تخر در علم داشته کید در بلاد شما نباید خواسته آیر تا شمارا هدایت اولاد
 و بران شب ذکر کعبه آیر اگر طاعت را لازم داریر اینکم لعل هدایت علی
 صراط مستقیم و اگر طاعت را پذیریر بشیر و ترشبات حقیقت
 مذنب آیر اگر طاعت شما را بجز کلام ما را در شمارا گویر و فتنه را نخواهید و شما
 نه آید پر کلم التائیس علی فکد عفو لهم لازم آیر و زیاده نشیر
 اگر کار از محاسبه بجا آید برسد مذنبانم چه فتنه بر آیر و بجا کارش آید اگر سگتر را
 خواسته داریر زنها خندان بعد از اتمام کفر کرده داریر باز که داریر و علمای
 تابع آید و عفت نذر فرخو سلام واقع سازیر تا از تعدد غضب عالم نهدم در راه
 بشید و ما کما بعدین حتی تبعث الیهم رسولا
 و السلام علی من اتبع الهدی من انچه شرط بلاغ است در نصیح و پند
 بگفت تو اگر بشنوی از زبان این جواب مکتوب این است که

ایترار الوحی والتزین سبما علی بن ابیطالب
 مظهر العجائب و مظهر الخرائب خیر سلیل من
 سلالة ابرهیم الخلیل اللد ظهر بسفیه الاسلام
 واستف بحمد هذا الدین النبیل و لعنه الله علی
 من نصب له العداوة و الخلاف یعقل سفیم و
 قلب غلیل و بعد ترم رزم خواه پان بر شیخ زان کاشی
 نان قلع و قمع مائه خلاف و طغیان و صفای نعمت قلم تحقیق بر ایا میر سب
 سبک سیر استدلال و بر بان تو ان بجه و ملاک مرسلطان در المکتب خرد عیار
 منصوره جوهر صهار استوار راه راست برستی سبهاران فطام و دانه و غازی
 صحیحه هوایر مملکه عقلیه تولد کسوف کسور شعیر غرار احمد و جزایر جاهتین پین
 حشر از دستبرد سپاه جمد و نازد و تسخیر قطاع طریقان فیاض حیرت و سر کون و
 ستم شمشیر کفایتان دایره صحر و خرد و استیلا خنجر حنجره عناد و حسد و صوم و حیرت
 و دست حشر بازان بزل عام فریزر کنگره ایوان تویم اللارکان ان قهر شید
 بریره و مایوس برادر بجه و دله لاجبار بعد از طی تعارفات رسمیه کلام و سپر زار کس

قلب و جناح عساکر مقصد و مردم متبع با نرس سیر سیر قلم و تبر کنار سهار
 جنگی مشکین رقم طبل بلند و از سر بر تحریر چهار باب عباد و کوسر قسط
 نفیر سید را مدافع صاحب شرف و فساد است نوبت افکن مهر که غریب و صبرین
 مبارزت جواب کوه نامه خزان چشمه عدوان ناله و سخاوت جهان تنواری
 نامه صحیفه اعمال همد مشرب در ناست طبع ورد آفرینان و سببی کلان و هست
 و شاعت اقوال و لبان کتاب نیر از مخرافات لاطش مالامال بود در سنج
 سخنان بی باسرها معنی غمخ عفا عدیم الوجوه صد شوره زار مزارع اعشار
 مدلول و مفهوم ناست آسخت به بر و بود در سطح صحیفه شمس مغاک و منطوق
 شبه جزیه لایحه معنوم و ماکه قابل تصحیح از هیولا صورت لغاتش نظیر استی
 سکا اعدا و معدوم فیا و بر مرکز سطوحش عدید دایره با پاسر و فخر مثال
 حرفش مردم معان قنبح و تعبیر قطب محمد صفا معدوله اخبار شمس حاج
 و کبر نفیاس و موضوع کفالت شمس محمد خلیط بران و قاسم خرد و کبر
 نسب شمس ربان کلمه در بیان و شافقت تامل و مقدم جزئیات شمس حاج
 و ستره مستدا و خبر کلماتش معنی و فاعل تعقید و تیر خال دلا شمس محمد و ماکه

تسویه چهار معروضه شیرین کاتب آن مفعول ما لم یستم فاعله و منصوب
مرفوع افعال جمله شیرینانه با کاتب شیرینا را مفعول عامه صرف حرفش را تعری
از ساد صحیح لازم و مصدر لعیف لغاتش خطف را جوف جازم عموم و
استدلالش از کتاب و کتب وضع شیر در غیر موضوع له و بیان معانی اربع
تیمی شیر سحر و طناب بجمع و تفریق ضرورت خطایر سحت مدلول از غیر
نطق جزایم و کسود اعدا و فرضیه کاتب با جبر عدل و مقابله تعصب منضم
اهلیه برب خاتمه زبان کعبه صفا و صفا کعبه سیدی شیر از رافع
سقوط از درجه است با رزق و فوجی است خراج معانی افطش رخصت کراج فرض
و کمال طمعه شعد مرتب پنه و زربخه تخیل عار از طرد و عرض پیش از لغت
خطو نشان داء اکتدیر و خبر بوج شخص دلاش دید بجان مرض ذلت صدر
تقویم غیر از قرح سکو سطلویش بقابله قید روعه کچکیده در از حق نه بره
هو لود سیر سیر از راز توان با حشر و از پنج بمر شیر خرق فشنه نظرایم
در بعضی صلیح توان بچو است طعنه بر هر کاه از لغات را موزون زنده نگاه
چشم نشان جمیم مکان صدیقش فاروق تولد ن بعد نشان سلام پیش

اول دار العشق ایسر ز طغیان غمربان صلتش کس حاکم شفاوت
 و جهاتر هاکم طریق اصحاب غم و ضحاکت صاعد صعد زوق شاعر و قوت
 مرکز دایره شمال صوفی نظر اهل کمال زیند بهر جمع لزله ز جدار فرستیم شای
 بوشتر اس عهد و عتاف در فر شمر صیغ عدل و نصف لکن در ایام تسلط
 فطرت سیر آه در دستان قاصد نظرین سمد از تعمر و نظار و عین محو شای
 نشسته و شخص ناختر اشخ پویسته شیشه ما نوس هفتان را بسنزه تهر و مهر
 و حجاب بسته بودله سیاه سپاه فحاش غمخست ام عجزه و سکن و شرب و روز خاطر
 عدوان با شکر در فر صیغ افاستین در دربار شیطه مهر شکر دین کرم و حیدر
 و لزرگنار سپاهش قاطبه همرا و سردین در جزو شکر حال خسران شال شکر صدوقه
 الخناس الکتی بوسوسه فی صدور النملین و کلبه عقیق شکر
 در کین اذیت شکر زنده انسر بالکته از نب و شکر سلام در عارت با ارباب
 دست در نوشته و با وجود در ذریه انصاف ملوث ملوث فحاشت غمخست
 بسته القابل لریح البغال و الحیجر لا للجلوس فی السند
 السیر بر دینس المعاندین افتخار الشیاطین معصومین

دانبال شد الله اطنبه خپام عمره باونادا الزوال
 ولسرله ما منشاء من العذاب والتكال واذافه
 بكدله من الرقوم والضربج والصلصال زرداد
 ووراء النهر ابدنا الله بلسخرها بالغبلة الفهرنا ^{لغوه}
 معطايها ان شيران پشه دلاور وهر بران معرکه بر دله و دله او در ^{ميا بکن}
 سداد و ناهجان مناج خود و رشک عدلان با اضا ص با پشت خیر کیر بعبده ^{درتر}
 و سبکن خاص ائمه اشعر از روز تخت امیران شیعه خانه خیران صانانم
 الله عن الخوارق والجدان لا زالت بلادهم محفوفة
 بالامن والامان صحیح است که از خود هر سده در به زول و تشریح ^{صحت}
 عا پان شاد الهم بنظر این کترین بنده خامزان بر سر و کینه خا کرا و لا و تبر ^{سینه}
 شارت نوشتن جواب و قریه مطالبت بیست نام این نیازمند درگاه رب الالباب
 مفوض تعمیر هر چند چون بدلول شد مشهوره قلم جو نموه و خامه در لوب فحاش است
 رعایت ناموس لوب و حایسین ^{ظلم} عموماً لازم و خصوصاً بدلول عفت
 الکاتب فی قلبه در کتابت فرض و تحم و پاسر حایر و عفاف و مومر ^{محمی}

وضايف صمغ شجره شوت و صمغ کبک و شکوفه ياض مروت و فزق کبک است
 چنانکه گفته اند بهار کاشا خوب حيات لکب از بزرگان عجب شرم است
 و الجباء سر بیج الشبک گفته شود از اجزاء کت با صواب او را
 و چه عصمت نایز بر فروخته و از صر صر ای چنانکه شرفاق در شمس
 قلم لبر و حربه بوضوح کماندین نندان با کوه به زبان چو کمر شنوی خوب
 از آن گفته اند خطا است و چه صواب نر از صمغ صمغ و جند خنک است
 کلوخ لدر را پارا شکر است نر علی محفوظ از عهد شکر شیر و کما
 هجو و لعن و ملائم طبع خاست تا کس خطا شتم و لعن مسموم و خمر فاسد طبع
 از غرور آن محتش پدین و ایمان رسیته و زهر مخلوط نشانه تریاق در دماغش
 استجه سخته مضمضه سبب و سد را علاج زود حدیث با تو با لذت تو پاره
 که کند کرم لنگه کران شمر کس غار غلبه سبب سبب از در جد اول خبر شکر زلال
 خوشکود شیرین کما و مراد زهر توخ و شتم از کچم روان و صدق هندا
 عذب فرات هندا ملیح اجناس کنایه از است سبب سبب خبر فرات
 آن بر خدیجه بن امیر و مروان و تیره خانه آن آل زیار و بختی روان حبه

برستیم شکر فخر نیران جزا بسزا با کردید شیراز خلاصه مکتوبه بسک
 و طغران نامه غم غم را برشته لقب لقب امیر سلیمان عین ظهور جد و ناز
 و سفاهت و طهارت و با کمال است چنانچه موبه طغیان تسلیم تراوش خردین
 وجه کفر و فداست زیرا در قواعد عتبت و نقد اهل عتبت جمع محله با فلام
 مفید عوم اسپر لازم میاید جمع فرق اسلام لدر ترک و تا چند و عرو عجم
 و هند و روم و هند در تحت حکم تو و عتبت تو باشند و این سخن بر تپی البطلان
 و مع هذا خروج ایشان از حکم تو کفر خواهد بود زیرا که مخالف اول الامر باشند
 و این سخن اقرار و هب است **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**
 و با اینکه اهل کفر را از انفرود و مخصوصه سلا مشرود سایر فرق سلمان اهل طبرستان
 کافرند و **وَهَذَا أَيْضًا أَيْضًا عَظِيمٌ** کعبه غیر اهل انعام حرم حرام
 و آنچه همان چکیر فان اولو الامر شهادت پذیر و خرد در این عوم باشد با اینکه در
 بکار سکه و خطبه نام او میخواند و او را پادشاه میدند و قضیه نیز بر اقا و امامت
 مأموم بر امام وقت قدم مفضله بر خضر رویش پیوسته تو خلاف امر او باشد
 سکه عمده نیز پس نمیدهند و در دایره اسلام سبب مخالفت اولو الامر خارج و کافرند

بگویم ای مسکین کهن از آن زشت تر باشد هر کس که ز زرین خطاب رسالت
 و نوشتن دارالایمان چنان یاد دارد الکنف با جوهر هر است و قد ما رو عین
 و پنج و بنار او کابری یاد ما و لاء التهر و خدایت بر خویش از راه در الکنف
 خواهد بود البلیه اذا عمت ظابک هر کس که کف کفو خود نکند است
 و اگر بر کف بر سیر ترا است حال سنگم از طلا شیرید است لذت کوزه
 همان بدون ترا هر در او است و لکن استین بنمروش همان در باره بود
 آن جز قمار تو سفیه نالان محله است خیزم ببلاد ما رفته حواله علمه و مخرج سینه
 زنج خیزم کتب سنده خرد در از قصه دان چندی که هر کس که زدن ز سر و کوب
 کزین کابو زین شیر در بخشاخ و امر از فر چون در علم کار زنده و کجا
 حال صحت را کف از است و بعضی توانع و معازیر ملکیه سدره قهر و سندا
 پیش را حصه مول بود و بعد مخرج بعد و سبغ در خسته بود بر ملکیه ضعیف
 رضا عفت شیر کوله جان خود و بنده صبر خود در سخن سبار و سلطه عرب نهاده علمه
 بزور باز و زور شفاق قالد ضلاق و چاشنر له که بواطن خلفا خدا بر امر افقا
 تحیر خزانه دلگسیه با شما هر نفاق از دور استحقاق خواهد شد از راجعی در بار

دم شیخ کین درین یادم قشقرق اولی زن استر کف تولدان پنج خبر
 بغیر خبر جز آنجا من اگر لادم و در دست تو نما جاش را که فوری
 در آیه سب آن بچلزد و آلا بعون الله و فضل حق بن استحق عالم کوه و زن
 محو بخار را را بخار را بن بستن ما مد خواهم ساحت کرد استر تو را بسد
 بنم و را در چار باش خفاک کتابا دم به و شعف و نباته در سب
 غارت ابر و نه بجه بر حال سمان شکر لیز در از فاج بجه جان ^{شکر شود}
 پر چاک را سید اگر خرد بهرام سهدت از کجا بشین بشر شراب عشق
 و ربه و خرد پاشان کعبه بغیر صحت این نفاق کوفرا اذاضک
 بك الدنيا ففكر في المشرح و بدلول سب جعل ^{الله}
 بعد عسر لیسرا جانب لیسر الفرج بشان از تر خله نوه کسیر
 کشتن این از دین پس و مذمباته طاهرین صلوته به صدیم ^{محمد بن محمد}
 بر سر جبهه نوشی جبهه حیدرت همه عطیست کبش خیرت کبش
 ز مذمباته است به کمال و لذت پیوسته کم از خیرت در تزلوکی
 ال عسر نیشد بالفرض اگر کبش بد جرم با راست اظهار غیر مدینه

گر کند ز خوف بر با تقیه فرض بکم سپردت و سنا که پوشت جمعا چه بر پان
 اندک شاه روح از تو صبح و در زمره زده تا تو طوطی محو است هر چند تقصیر که باش
 و اوجاه لدم ساید که اشتر اینها و دلاء التهر بعد از تسخیر بلاد و ظهور معجز و دلخواه
 بان طایفه بنسپا که کج نهاد و با کثرت عشق عرصه انبیا را ز لوث خباثت انطفا
 حرام و مایه ما شرف خدای است بزرگتر سخن نه از هر فرد در نام بزرگان باشی
 و منع تشریح خود و قلیات از غلبه سفاهت و چرخ در وطنیان بلاهت و با محو است
 اولایک در حرمین شریفین و مصر و شام و بغداد و بصره و بلاد روم در اراغ عظیم
 این اسلام است که شرب از حرام نباشد با آنکه علماء اعلام و فضا که گرام آن مرد
 بوم تشریح بنیامین و صدر را از آن منع نمید و چون خستند با آنکه بعضی
 سخن تو چون کوزک و جسد و مخفی شرطه با قله بی با است شرب را میناید در خلا
 هر مدار هر که یار آورد ترا طبعی در زمان نشان لغت زنی اول پس
 کس ترا در زمره بجهت میار و یاد در کس که در میان یقار و بعد از آن این مخرقات
 در هم با فثبتن الا کس ثمال نقش هر خصوص کثیر مراهبا و تعیین
 قبله اگر کعبه عظمه است سید ز بوار نه و ما سببه و با این سخن شرب کعبه قبله ما

فراخذ لصدک کورگان و اینیند و جنگ و سایر دوا ریسوده انحراف نزلد بلکه
 چون مذکور شد حق ان عشرت تقیم است الا الله خذ و پیغمبر و عالمی و قبله تاره
 از جامع شام هم رسیده باشد ما معلوم نیست پس بقصد از جهات شام بیرون و
 این عالم و مملکت برورد کار علیان خارج است ما توجه آن ممکن نیست و مانند
 معلوم در شمار از صفات لغت و حرفت حال معلوم شد در ذرات و حجاب
 خلاف در بر بهر حال اگر حیات باقی و شایه غایت در بریم و جویسای با بر بویان
 محرابها بنا را در از نسبت به اسلام بخوف و خیر دین شام ضعیف است لهذا در
 توجه مکه معظمه سخطت بشیر و تیر خواهیم دلگه لا یجمل فان التنا
 فی العجله والصبر مفتاح الفرج و اگر این بوالها لنداه حجاب
 و بیچاره تحقیق نماید در حق کدام است حال توشیه سوال عرب بر دست دردی
 و سفار و استعلام حاصل شده در عرب از دکان طبخ جری جری
 لدر در دست در چپ یا تاجه نجو ناکمان در هر حال از در نام او را بگویند
 هر طرف سید کیش لدر پز ایر بر کف نهانگه کف قوم همد و عجم بشیر است
 و تاکید شدید در مدح و ثنا و سایر شین و در این چنین در نفعه بوی نام او را

هیچ کس نگویم خبر دوشتر حشر مریدت علی با علی حشر مریدت با عمر امیر
 در مدح آنها گویند هر چند حدیث سزاوارتر نباشد ماسکه را بر و خداوند شایسته
 مدح و شایسته سزای است و اینکه نوشته بجز در این سراج است
 و با هر تنه از سراج در سراج بر فرزند کس کوهست بود قافه گجا باشد
 سزاوار خفافه چو در امر خفا شایق که کوه بجه در اول ساق
 عمر چون بجه سعدول العداله نبی شردن بکچو صاله نمونه از ابر شردل
 تقدیر چو روز از بار مرغ تصور عمر معدول خیمه از عمارت جهر چنانی
 دین بکه چو نام نام را و نضرت ز کفر اولاهم خوفت بعمان
 ابن عفا نم چه کار است و نخواستن است با است که سید و نیر از حد کوه
 عدا دله بقدر و کواهر که کور است با شکرین در در و لکش کوه
 سید درین دهر شمر تقی باش جاطین سزاوار از در بر شتم و لعنت
 و اینکه نوشته بجز در حدیث شاه جوان شیر زدان به جنتین بجز در و پوی
 ایشان در سبب برش و دخول در بهشت به نوشتن کس را ممکن است
 قسم بدت خدا که بهشت تیرم کرم بر دستر بوی کوه عمر بخشد به پیشه

زیرا که در شیعۀ بکده نشستم قاتلش و بر فرض تسلیم ابولهب سب کفر و
 نفاق با شریعت بدلایه لیب و نبت کبک همدرد و اغلال
 عذاب در سج و تاب و قطع پیوسته از علامه نعمت شهرت لمرتاب و بولوی
 جبار را از خود نیندازند فریبه اللعن علی بن زید فی الشرح مجوز
 واللائعن مجوی حسنا و یفوز قد صح لک انه معنل
 واللعن مضاعف و هذا هموز و شینستغونی
 علیه الرحمه میفرماید ای شایسته بندگشیدر از او در سر او پی
 چه رسید بر او در در پی سیرت مالک او جگرم سپید خود
 بناحق حق مالک پیوسته بر او سر در پی سیرت بر چنین قوم لوعش
 نمرتت ای لعن الله بزید و علی بن زید ذلك من لعنهم
 من العلم انهم تروند شریعت است سیرت خردین است
 و مره این سخنان غیر از سب و شیطان و عمار و بخار زهد بر اولاد امامان جدید است
 چیزی است بلکه نوشته بود بر ایشان ظلم نکرد خدا از او است ما نیز زید را از او
 ظلم و ستم ایشان چیز است و لعن الله علی الظالمین

وقرآن محمد کو چشم پوشیده و بایه و لایه کنولک الذین ظلموا
 رسیده و نص صریح ماکان للینج والذین امنوا معہ
 ان یسغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی فی ذلک
 نیرت و از حد تقیہ کلام مخیر نظام خالق الانام من معرفت پوشیده و محفوظ در کاه
 اله و سطر و کرامت را بر کزیده و مقربان در کاه بار کاه جلد و ستوفان قلم و عرش
 و کسرت و عدل کلام را از نزهت رسیده گوشتین و المرضین و اولی من
 بالله و ثانی اولی ما خلق الله امیر عبدا لله و صنوی رسول
 الله امام المشافق و المعاتب و الهزیر السائل و المحسن
 و ضیاء الخائفین و اللذیر من الباطن و یجدوا
 علی ابن ابیطالب و حضرت صدیق طاهره و حضرت کبریا و فخره
 بضیع الرسول فاطمه الزهراء النبوی و حضرت امام
 زمانه امام سلام زین العابدین و فرط و مرجان رسول
 الله و سبط مہدی شبان اهل الجنة خلیفہ الله
 محمد علی الاقرین و الجنة معقر الخدیرة العبد اللطیف

صَلُّوا اللّٰهَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اَمْرٌ اَنْتُمْ وَاَرْسُلُوهُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 و تصریح با برایشان نمون بعد حسین پر فاطمه خطا نمون اوله دارد
 میان جان کن از کوشش نام او بوجوه و اشاره ذرا مختصر شصت
 خود را با مسلمین و حضرت با کون غلبه طغیان با نفاق و شدت مضر
 ذات الصدقین و شقایق چرا در عظم و علوم مبر و منزلت
 از بار و قهار و شرار و خیار که هر یک از ایشان خاکی که فرزند و شاعر
 این مفسر ان عدا همل النفی کانوا ائمتهم
 ان قبل من خیر خلق الله قبلهم و ملا عامر در سوره
 زمین از انبار کشفه که بر پسند از آسمان بفرض ساطع خیار
 الارض از زبان ستاره و انجم هیچ لفظ ندارد الا اسم حبیب
 دیدار و فاق بغض نشان لغو و شقاق و بمضمون حضرت نبوی
 در حجاب بر شمر کجای و نفی و نفی و نصرت شریفه
 فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
 و نساءکم و انفسنا و انفسکم و حیرت نفی حسین

وانا من جنس من سوء لكوني بان من امام عاقله انما هو مني
سپد بخارود من حضرت گهارت ذلك هو الخسران المبين
هرز شو نفع از قول خویش شد و صواب من از قول خویش
ایش خبر را چون فکر نماید سپید از سپید در شرح حال و خبر ضرب
شیعه و تعرض با بظایفه فیه نسبت از تلو عایشه و استبعاد از ان در
حق و محذور و از نه است اولاً آنچه درج نامه سفارت حاشیه و مبداها
خلف و ختامها سکر و کلماتها خط الفضا
صدوق و بیخ المعینا را اطلاق نموده بجهت شما و ما را باستبصار
ابرار و فجار چه کار است و با و عجم این مقام و صدور نص صریح قادر سوال
یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبدلکم لثوبکم بمقام شرف و تحقیق این کلمات فیه
مأثر بر آمدن از شدت مرض بر ضلالت و اما الجواب الیه
بمخالفت و فرزن فی بیوتکم و حرابوا با امام زمان و بدخروج او
از دایره اسلام و ایمان است چنانچه بر وجه جمیع موافق و مخالف مستفید بود

استبعادش زیرا که آیه کریمه و امر نه نوح و امر نه لوط کا
 بخت عبد بن منعبنا صالحین فحاشا لها شایسته
 رضاعین و خروج پسر نوح از دایره اہلبیت لبس من اهلک انتہ
 عمل غیر صالح کو اہل بیت درین کلام عبد ابن عباس و شیخ نظام
 رضاعینا عقبہ الطرفین بچکت نبغلت و از عشق
 نفقت لك اللعج من الثمن وفي الكل نصر
 ولایت برہات و الزام حسین فر شو زرت بکان غریب
 حیف در لہر از قباب کانت مودہ سلمان نبیاً
 ولم یکن بین نوح و ابنہ رحم پس وجود و از علم شایسته
 صحبت واقعه مجبور از ولہ رضایہ افکارن ہو نام عقبتہ و ثولہ ثعلبہ در ز
 سنگ پموتہ نہان و زبان استبعاد کشان از رضون حرکات حجج
 وَ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ
 من عاذاہ و انصر من نصرہ و اخذل من خذله
 خاف لہون محضر مکارہ و حشاج کجاج و طار لہ لہ نامہ و سوسہ المراج

علاج آن جز داغ میکان تیر و دم شتر تر نشد سکنه صغیر چاره
 جرد شده و دشنامیش تا نه فیدند سکنه از شتر که سالک شود
 و اظهار هجت و سرور از نوب و سلب ایمر مرد و نه بجز لیر و ستر چاند
 دشمن جو بگرز شکر مگر بر تو هم این ماجرا بود اگر تسلط تو بغلبه
 میبود کجایش شغف داشت و آثار بسبب با فم و جهالت و زور دست سلطان
 و بصلح و همت و ایمان موکده بایمان در بند تو فاشه لقص خمد و سپاس
 زهر نامحور و همزاد است محو نموشد ما با زدن کردمشد
 کمر محور و مضمون و لا یحیی المکر السیة الا باهل
 جزاء بما کانوا یعملون را در حق خود نیز مزرع فلک
 دیرم و دیر سرنو یازم از شته خویش آمد و هنگام درو ما بزور
 المرء فی الأفا و یحصد من یزرع الثوم لم
 یقلعه ریحاناً و دیر لوار شغف در میدان اظهار از شته بجز
 تا پا در کاب و لیکه در نیا بجه این شد در زبان شهید است جان
 کندن از سکنه دروغ توان داشت بعد بر از شغف افوسر توان خورد و اظهار

عدم لرزشه اهدضبان از غضب تو و آوردن سپاه مانع جرح و موبد باغچه
 و تهدید و وعید شدیر در نفعه بجز کجا بجه با شهر هم کاب کجا بجه
 و حساب کجا بجه خانه زین تر کجا بجه چتر شمشیر کجا بجه
 رسیدند که کوفند سده زلزله شوخوفند همایج نیشد از رخ
 شوم عقاب شکار نیشد ز بوم چو روشن شوخوفند ایاقاب که
 ماه رخسده در عقاب چو از لوه کوه نایان پند شوخوفند چو از لوه
 لنت اگر ز لندر کران تکران شوخوفند در زمر غایب ز پوز
 شهاب ز خنق فای بوطاق صبر شان پامای شوخوفند چو از لوه
 یک سار زیشان بر لودمار شوخوفند و لور ندر اگر خنجر سپاه سلیمان و در لودمار
 یکدم نپد کوه ستم شود اثر اقیانوس ز زمزم با ابها التمد
 ادخلوا میا کنکم الخ بعد طر ز غفان و ایه شیه
 بحدوث ندر بقره قومه لدر عشریه و تجد دان در زمان طلوع قیامت صغیر
 رضوان الله علیهم شده بجز در کمال دین پناه شد همچنان صغیر که در کمال
 ندر بقره در ایشاج تار که تا بعد از ان با صغر صغیر چشم و چرخ خندان ۵

مرضی قریب دیندار و ماه در شان سپهره مکار و نامدار صدر نشین
 ریاض حبیب آبدار فرم حضرت نوح منان سلطان فخر سر مکان و خاقان
 رضوان پاسبان السلطان ابن السلطان شاه اسمعیل بن
 الموسی الصفوی بهادر خان با وجود ترک دنیا نمون و مضر خیم
 حیات در دار بقا نمون بر چهره زر تمام گردیدند و کما کما در کج مدح و ستایش
 سعادت و کام جان اهدایان کرد شیشه عدالت و نضت بنامه عشق کور
 بلاد متشنع شسته از بروج شیده همتر و الا شتر استوار و ملای رواج
 اسلام از سر و اوستا شتر بر درار دار و فدا شتر قلم خود را بر شتر غیر را نخر حکیم
 در زمان صاحب الزمان جلاله و انان جهان بوجهی شایسته این بدیدار
 خود خواهد کشتو از بروز دلعه و نه حدیث فرمود بر همان ظاهر و باهر است
 در پیضا را که از شرق بان و در حیران حضرت سالتی غرض صریح با
 ایها النبئی بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
 تفعل فإنا بلعنا سیالنه والله یعصمک من
 الناس طبع نمعه و فرمان مضاجران ایما و لیکم الله و

رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ
 وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ نَاكِعُونَ وَكَلِمَاتُهَا
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا روزه غدیر در منبر ظمده لغو فرمود و سبقت
 من کنش مولاہ فعلی مولاہ قامت با بلیش را نارا
 کبرشن است باشر و بلند کون از میان فرق من سر پدا الله فوق
 ابدیہم ظاهر شد و بظہیہ الیوم اکملت لکم دینکم و
 اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
 زبان تنیہ و مبارکباد شیعیان از جابر خاتو العبد الی یومنا
 هذا رواج این نہ ثابت و برقرار است با وجہ استیلا تحصان لری
 و مروان تسلط آل عباس و ای سفیان و مبالغہ ایشان در خماران قدر
 شیعه در اکثر لڑنے و او ان مضمون پر پد و ن ان یطفوا انوراً
 بأفواہہم و یا بی الله الا ان یم توره ولو کہ
 المشرکون شمع تجلظمد و شوارق آیات نمود ان بر طو صدق تان

سراج و تابش در ایوان بسات و دوام در نشان و بدم و نفس اطمینان
منظور و نجاست تعصب سعلبان جوهران شرف نشسته مکه پسر مهرا و فرزند
روشن و کفایت کعبه سرش این از مقوله چراغ فایاب بپشت کردن میسم
مشک را بجای ز خوردن و ما تاب بعبور زهون بگو چه غرض از این فرزند
هر آن نطف که در پیش بسوزد و تا طبع در آن حاضر صاحب الزمان صلیه
الرحمن و قاطع ابرمان صلوات الله و سلامه علیه تا بان و فرزان خواهد بود
بجوگر با چشم محمودینار نماز در دست کعبه کعبه سزاوار خلافت جبار
صدار جبار خیر و مایش نیز عقده این بان کا و نیت در رضا و کعبه
با و خلافت فان الظن لا یغتر الحق خد فرمود در شری مطلق بنظر
بلخ باین صحت شد مضروب در امر خلافت که را این جاده این قدر
و جلال است رقم در از صدای خراج جلال است رقم قرآن و جبریر است
خطیب است رقم جبار طار است نیز روش است چون ج
انما شرف است کرده دست او مقصود اول نسخه آمدن بودی
بر او ز کتب مولا شد شاخان یا الله فوق لیدیم نمان خد فرمود

نفس احمد حرف جنود و نخبه را بر شتر است بهر زبوم
 انگش هدیة علا خورش منسوب او خزانة شعاع طه قسته
 کوتاه کرت چشم جهان من سماع اول بل غیر سیر در جا و بد
 غیر در نیش کشته خضر زهر و هم معرنا طر بل اثر طایر و
 توافق به بدل نایر خود تطابق کبوس کتیب بعد نشه لولاک
 به شد علم او بر ز فلاك فن لم یفنیع بالقلیل شیخ
 بالجریل ولو نلبت علیه التوریه والاخیل و دیگر
 سادت رفیع اثر جات نشه صفر یک بجو خطاب کون فایر
 بنفرت تقسید و از خرج مطلق کون هم جدر هم نفیست کون
 جمع شرف و در زمان عهد توان توان علاج جموع کون و نسبت و کون
 علم اعلام و فضیلا کرام اسلام از قسید اجناب قسیر لغاب خاتم لغیما
 و تشریح و خاتم انضواء و المتورعین عمده المحققین و زبیر المدققین
 الاولین و الاخرین آیه الله علی العالمین ستاد کفایت و کفایت و مرشدان
 اعدل استبداد افکار و کلام لشد ظلال حلاله علی غارق ابر الامام و خلد

یام حیاتہ الی قیام قائم آل محمد علیہ السلام و عاچناب مصطفیٰ صلی الله علیه و آله
 امشب افضا انکھاء و التکلیفین بقاوع الادبایہ و التشریحین سلطان لفضلاء
 و برهان المحققین حججہ اللہ علیہ اسحق محمدین جامع العقول و البقول انکارین
 لغز و الاضواء سلالہ استارہ العظام خلاصہ التجاہد الفخام قانع غیاث
 و بقدرتہ سید الابرار میرزا محمد یونس لبط اللہ قولہ امرہ فی نجوم
 الارض و اجزایہ منوع ضلہ فی الساہرہ بالظہر و العرض اشارہ باہراق
 ایشین عراق کتب عاچناب فوج سبب ہنرین خصم شفیق یوم التشد
 صدر کفرت حجب غفد زلال چشمہ سار صفا عقیدت طور ظہور تکلیف
 مرآت شریعت کرکشت عقدا را یخچہ علوم عالم طریقہ بولان دہایر روم
 المویز غنم اللہ تعالیٰ بالتقریب سدسی مولانا محمد باقر المجلد جلدہ اللہ تعالیٰ
 علیہ کرہ التذوق جلد من الذین لا خوف علیہم و لا یخزون
 فی دار السورہ لومہ نکاح صفحہ لکتاب حشر و کتب لکل افاء
 ایتم لکسینہ ہا رہر سبارا ہا جہد ہنر شوی بند چو ہوا زہد شہد سرم
 آورد در بخار گلستان چون چو زان کنند عرفان اران نغفد بہر قاصد

ودنا خیر صورتان در عا پوشیده بشما تا ز اولاد بشر و جدی ذریه
 لکم از دیگر بجز بنده معرفت و پرستگار است چنانچه آیه کریمه ان اکرمکم
 عند الله اتقواکم بران کواهرت بصیر و آیه شریفه و نزلوا
 فان خیر الزاد التقوی برساتان همش هرست نصیر همد
 میزان عتبار و محمد نظر اولوا البصائر شریف و وسیع و رفیع و صلوات
 امیر و فقیر و وزیر و برنا و پر در کبرجه نازل هجرت با کبریا عثمان پس
 متمیز نوع است نولد لوبو غر از زود علم و معرفت است علماء و اعلام و دعا
 چهار علماء امینی کانبیاء بنی اسرائیل و سر فرزندان حج
 و تاج العلماء و رتبه الانبیاء و صدر شین بر هم
 یسئولون الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ان
 رب ان یقیم اقمین کان مؤمنا کمین کان فاسقا الا
 یسئولون بعد از چهار خدا بهترین نام و شرف است پس اند و غنا و
 ثروت و صلوات و ملک بر قدرت دارا یعنی من نشاء و نزل
 من نشاء و ملک ملک نزل من نشاء بغير حیات

هر که را خواهر بگویم بفعل الله ما يشاء و بحکم ما يريد
 عشر را از اکید نوئی الملك من شاء له و لله و لله و لله
 بمضمون و لو بسط الله الرزق لعیناه لبغوا فی الارض
 و ملول ان الانسان لبطغی ان رآه استغنی
 ینزع الملك من شاء له و ان تبدا ضعيفتک برعولرض
 و قدرت و جاه و مطوت حمانه در پیش شیخه لوار هو الوحدی لراؤنه
 و ما کنا معذبین حتی نبعث نسیوا لا ینفرون و از جانب
 قویة یضایف پرون نهاده حکم صریح انما المؤمنون اخوة
 و همش کله و نص صریح جی ان الله یامر بالعدل و الا ان
 را در پس کوش افکنده بمضمون خلق الانسان ضعیفا و انه
 کان ظلوماً جهولاً را بر قم رقین و مفاد معنی در راه اوله
 نطفة مدرة و اخره جيفة فذرة بقدم اثر در دفتر
 کله سقرت زرد و با اولاد هم با مقدار و هذا حیدر سبعلی در ثمره شجرة
 تعیس کلین و عجب حکم لولاک لما خلقت الافلاك شیو

ناپسندید غلام و حصار و وزیر نفسیارت و کثیر ساریت کرام و علمای
 عظام نموده و نفرقل لا استلکم علیه اجرا الا المودة
 فی القرین را خفت شانه و حدیث شفیق لایق تارک فیکم
 الثقلین کتاب الله و عزیزی و زبیر شریف من اکرم
 اولادی فقد اکرمی و من اهانهم فقد اهاننا
 جمع علیه فریقین محمد کز زنده و عیسا نحمد و عزرا بالک الله رضوی
 اهدش و جهمت در این خیر آنچه شرفه صواب محبتی خیر بر بدی
 کفره رأیت و لای ال طه و سبله علی رعم
 اهل البعد پور شنی القرین فاطلب المبعوث
 اجرا علی الهدی بتبلیغه الا المودة فی القرین
 پس عداوت این طایفه روح معبر برافتن از سخن حق صدق تطلق فی
 حکم جاهل در مزرع غنایت شمر و سنا و قدر موهبه زمره زمره و ان محض
 و بهمان و ظهور عدم فهم و ثبات کفر و طعیاش الا ناء بن شیخ و
 بیما فیه و الخنا بخرج من فیه هیه از بهر غرور و صبر

قدوس عیال و طفله و نه با موال کونیکان لا اله الا الله
 معترفین بوجه امشاکه و مقربین برسات حضرتش به بدلول المسلم
 من یسلم المسلمون من یدیه و لفتنا ما حررهم ایمان و
 نادم بنان اسلام و ارکان است و قمر تقبیر و عارت و سیر نمون حکم
 و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
 ثمره شجره کفر و زندقه و اسکار خمیر مایه خروج از فرمان رب العباد و جوار
 یخ فشه و فساد است و نمیز طاهر الله لاله است در بلاد بغد لوه و شام و
 مصر و روم و سایر بلاد اسلام شیعیه و نیز در خط حجاز و کربلا و ان عدالت
 آسعه هجران مانند احمدش و تیمیدش در تحت لوله سلطنت ایشان شیعیه
 سزایم یار و شقیق و موافق و مخالف با یکدیگر رنجور و فقیه و محکم و طیار
 بجهت و بطمان دین و نه به رعیت رجوع سزایم و مضمون اعدلوا
 هو اقرب للفقوی لازمه رحم و مروت و طریقه نضاف و قوی
 مرعیه دین چنانکه اگر از اهداران که رسیده شد بجای بر سر بویک
 بدولت ال عثمان داد و پسند جبر کسر آن بنیامینه هوسیه قصر مصلحت

سلطان روم و اول بعبد که در کتبه فرخنده در فاه عام و لرام دل با
هرت میکشید و صفا و حکام و علماء اعلام ایشان جنس و خلط و هو
بذول میفرمایند و پیوسته شده موخات با خوین ایران حکم دارند
با یکدیگر نمیکشند و قمار موت میزنند فایره تعصب از لالکم دینکم
ولی دین منظر فرزند که درت سعادت بر صفا انک لا یهد
من اجبت و لکن الله بهد من کیشا مشرف زوز قید
عاجب افان اقا محمد باور و سید محمد بن شعیب اما تیره در مشهد معسر
هد حرم محرم حسینی غیر نجف و کربلا معنی علی شرفها لاف تشیه و اشعار در
حرم سلطان البرز و خاقان البحرین باغ اسکندر زرقین خاتم البحرین
الشریفین و معین الحجج و زاری الشعرین سلطان عبدحمید شاد استرطنیه
خیام حرم با و ماداخل و لیره فی عیش غنید و طالع سعود و حصه العظیم
والله استود العظم المکلین علی سر المرق و الانصاف و حاکم میان اجدد
اخلاف سلیمان پاشا خدا الله لواء رفعتش نو و نماینده علم اجتهاد و
نزدب قمر نیاد در قطع و لباع بقاع و اصقاع ان بلاد بر فرشته نود طوطی

بر قبه قلعه طود یافته با کثر آن بلاد بمذبح استن معاند زار اینجا بسد عای
 دعا مینماید همد تو قیر و عظم و اکرام و احترام جنابش را الیه بمانند
 و بعد از آنکه الله پامر بالعدل والاحسان پانزداد بر او
 پرو ننهاله الشفقه علی خلق الله والسطان
 العال کالوالد الچیم ره بر پایه دیندارر شمارد همد حمر عرب
 عجم و شیعه و نیز دقیقه نام عریند از آن فی ذلک لذكری لمن
 له قلب أو الفی السمع وهو شهید همد ربط کلام خام
 ربط نظم بر نظام ارشاد ام بایه شرفیه با ابها الذین امنوا
 هل ادکم علی تجاره بنجیکم الخ نموده بجزایر غلبه سعوی
 جد و خزان بجزا اذ کان الغراب دلیل قوم مسیحی
 سبیل الها لکین بر رطب آن ارشاد و وعظ زمره طفا قله
 عدوان لقرآن مؤدیه با ابها الذین امنوا لا تتبعوا
 خطوات الشیطان فانه پامر بالفحشاء والمنکر
 پس فراخد بر این عقلیه و ادله عقلیه و شواهد قرآنی و هادیه صحیحیه مجمع علیه

و مقبول فریقین شاہر نصب العین حضرت خلدی و ولایت علی ابن ابیطالب ^{علیہ السلام}
 لظہر شمس و لیلین من الأبرار چنانچہ شافری کفر لوان المفضی
 ابداً بحلہ من الخلیل طراً بسجد آله الخ و الخیر
 آذا فی مجلس تذکر علیاً و سبطہ و فاطمہ الزکوة
 یقال تجاوزوا یا قوم هذا فهذا من حدیث
 الرافضیة برئنا الی المهیمن من اناس یرو
 الرضیة الفاطمیة معیر کفر بغض الموصی
 علامہ مکتوبہ کثرت علی جہتا اولاد الزنا
 من لم یوال من الاناس ولیہ سنا عند الله
 صد اوزنی خلافت بر علامہ فریقین ^{عظیم} جہان لرا
 سینت شمارش درویشی بقاء بغض شریک ہمہ دلیم قرار
 و یکین در مغیث شامہ خلیفہ نور اباب خاشہ و ید نصیبان بر جان
 شی جو پار فاعلش لدر بیان شی ہمین دلیم کعبہ نفعہم جو نیر علی
 فاعلمہ شمار با میران تو چه کون ^ع صدر علی کاہر کھوار ظن چکا

شرح عار از وجوب است خلافت هم ز فعال قلوبت نه هر چیز را که
 خواست او است خدا و مصطفی را نیز نگوید چو شد اجماع محکم در تقیفة
 بر ارض و تعیین خلیفه عمر خود بود چو مفعول مطلق شد حرف عادل بود
 حق چو فعل قلب بود این امر محکم بر منصوص شد مفعول اول
 پس اول کلمه تا غیر فاعل شد مفعول ثانی نیز ظاهر ز رفع خود چو
 با خبر شد بمفعول دیگر صاحب باشد کس نیز او را خلافت مطلق و
 لایق نام است بر حق کس است بر معراج **سَلُّوا قَبْلَ أَنْ تَقْفُوا**
 براقامت تولد زان و زبان و حرز جهان نهم بر سر علو قعر خطبه است
 بمنزله هر و ن من موسی تولد خولذ و بمضمون انما ینزل
العلم و علی بابها بر در مدینه عرش تو از نذ و کس را از غیر تو
 گمان علم از عو جت **فَاَسْتَفْتِمُونِي** و مایه خبر آفتاب
 باشد از درجه خلافت بضر فلاح است توان راند و عمر دیگر بر وجه
 بجز مگر کل الناس افقه من عمر حتی المحدث
 فی الحال و ادعای فضیلتش **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرُؤُكُمْ**

بقراض منع از صحیفه ایمان توان پیر هوست کس را در زعم شما امام عادل
 قمر تقی بش و لقب باغ ازغان خلافت زود سر سنج بر بان توان شیدا تکم
 ظلمت آنفک با تخاذ کم العجل فتوبوا لالا
 بارککم فاقبلوا انفسکم ذلکم خیر لکم
 اگر مدعا یا عقیده مات لا يزال الاسلام عجزاً
 الی اثنی عشر خلیفه کلهم من فرشتش ارادت او
 و نسیم کریمه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اوله
 الامر منکم شام مارا کشت نیز و پیر و صاحب حجاب و ذریه رسد خدا
 و جب میدانیم و این را امام و پیشوا و هر که در سما و تحت خدا میدنیم
 هذا طریقتی و عقیدتی و مذهبی یا رب این عقیده خدای
 بر او سر و معیار این تقابل از پالمنده صحت و بهر است در زیر آن عقیده
 ذین ستقیم احتیاج بمراد و بعد مفرده و غیر ذلک جمعیت ابا و ارباب
 نصوص و تتمه پروانجات شواهد بخصوص در نظر ارباب خلوص شیکه حج
 بالعه عقیده کانهم بنیان مخصوص در این باب غیر نفوس

فصوص در دفا عتبات و مقررات و طناب در این باب غیر خود بازر
 مشارحند و آنرا در قصه فهم و سر کوهی و سقم نظر بنظر صحیح و قدر صحیح
 نرسد و اینکه نوشته بجز سه نفر ظاهر شدیم تا شمارا همه آیدند
 بعد از هر شب کاغذ کتاب از باب و کتبخانه کتاب و بول از آرزو و نجابت
 از حساب و معرفت از معرفت و فقه از فقه و طویر از غریب و محض از محض و
 قسح از طبع و ریج از ریج و ضب از دب فرق کتبخانه از زمره دوم کتبخانه
 برسم فضا عهد و لغو غنایت بلکه جمالی تعطر بعد از وضعه ایشان میزند
 علقه شسته در خیر ذریع نسپوز در لاله بود بخنک غنایه میزان شراره ایشان
 بدار البوار فرستاده تا خیرش و شعله فیروز را با البزرگوارت سینه خند نفرکان
 در ایشان همزمان هجرت و ملتعتت بجز نامد شمش در از سبب ایشان
 باین دیار و شغل و کارشان سفار نیز آن سه نفر به بوجوه باه بنیق کم کتبخانه
 از حیونیت بمرتب بگذار جمالی تیراجوع قمر عدول بگذار این بوجو که با کسر و علم
 نطف با کبدین و نه سب فام با بعد از ش هره این حال برتبه حیوان بسته با ک
 ترخم نفعه رقم غفور جبرایه برایشان کشیده در کس آنها لذت و خوف و هان

از نذر عهد نبرد و فوافلن نرند که الاعدا با شنید
و مضمون بقول الکافر یا لینی کنش ترا بادت زردمان
هر شده مضمون فقطع ذابرا القوم الذین ظلموا و
ذابرها مقلوع مصیبتین را در حق خود نیز و اینکه
نوشته بجز در حدیث بعد تازه بر خود حلال سازیم حلیت نماز کلام
خالق ارض و سموات را در مطبعت بنام و در حصار استخوانها از نمازها
و سمر قدر استغفار بر مونس خردان عقد و پیوند خولیم است و بجز
سنتیه در آن مرز و بوم بر کس خواهد شست هجرت توچ بلکه عدل شاد
یک سنه با هم شست لجه بعد کلا و حاش در حصول عقاید همه بر صراط
ستقیم و بر یکینج مقیمند اگر در بعضی فروعیه مخالفی بر باشند
در نه مینمایند زیر جهتین هر کس شست بر یکا شسته مع هذا بخار کلمه را
نخندند و همه را حق نیند و لکن هذا اول فارور کثیر
فی الاسلام بلکه عدل شما از چهار نه ب قاهر حج و تعمیر و سائیه
توچ و قح هذا الا انهم هم السفهاء و لکن لا یبشرون

ذهاب الحمار ليستفيد لنفسه ذنبا قابوا
 له اذنان اكر في تحقيقه اين مخرجات لاطير وديجات باطله نظر
 باشه علم و نظره زيرت از سيد محمد زين اجتهاد و محبت به ششم
 و بوسه بر بيم است مانده فاضل گلان و ملا ترمذی و غيرهما در تكملة اولي
 دارز نهاد خرابان ساربا، علماء شيعه باشه و نظره و مشاير نموده اند
 استراق سمع نموده باشند بغير شهادت خبر جو به بركت صحتين در
 نادر است سنده سنده بايش نزار تير دله در الزام شديت سازم و لوقا
 اينكه در خرابان كمرشده تجرد در فنون علوم داشته باشه بامجد الله تعالى و منه تارة
 علماء اعلام بقدر شده شاعر قاتر بر عي داشته و ابو حنيفه در خود محمد عا
 و احمد خند شايسته كفس كند در و ماكن لائق تعدد در رتبه شرف طبر
 قيس فان البحث للجهاال حيص من اللاتي بلسين
 من الميچض كج علم الهان بن بوج كوز بعد صدره زه نص شو
 و ياديت الولد عند ارضه والا كغرض تهديد و وعيدت صدق شيا
 لا يفتقران البخاري و البخاري تظاهر شد مؤزم لفتاب

هـ المسر زار زینا پست تو اگر بگشت خود شو شد ماست مجرب
 که من فیه فلیله غلب فیه کثیره بأذن الله و
 الله مع الصابون و ستصم و من بنو کل علی الله
 فهو حسبه کشته بوش هوش زینا غیب بر شرفا نوا
 بعیدهم الله بأبدیکم و بخرهم و بنصر کم
 علیهم و لیسف صدور قوم مؤمنین بر سینه
 المرام و امام تقصیر ما شغ غفر کر کتر بصوب کجا نفع از صد
 پدیر و زینا کعبه کعبه فد زال صواعق نهد توب قلعه کوه
 اذا زلزلنا الارض زلزالها و اخرجنا الارض
 انقلاها و نمونه فیه ظلمات و رعد و برق و حصار
 حیات شمار از برق الناس مجزبون باعمالهم همدم و فتنه
 ان باجوج و ما جوج مفسدن فی الارض
 بانضباط حکم جهل از زینا ن شیعین کوه ساریم قدر عالی آرزو
 دل در لطف انجیر چله از سر حد چینه با کجا شست از انجا طهری

شادمان و کافراحوال آمارین نازند درگاه انو معار یوسفین
 ال سحرکم بدالله فوق ابدیهم کلاً او فدا و انلاً
 للحرب اطفأها الله ولا یحیی المکر السیئ
 الا باهله بوسطه شیخ پدید غانین شیر شکار و هزاران غان
 سر اران چهار عاید بروز کار کشت مارتان کعبه و قاست تجریم سبت
 شت خمیده شرت انا فیننا لک فینا مبیناً و مته فکد
 جائکم الفتح کوشتر شرف اقباشنیده فجداله ثم جداله
 علمنا هدا لشکر النعم هر چند بابت کلمات و اینه نمود
 لم یکن شیئاً مذکوراً نعمه هر بر و سراج عدم فشانم و
 عجز بکتابت شد و سلام بار فرین مطاعه انه معصوم با و ارجو
 اداء للفرض بوجوب بوجه تراحم غلب حبه زایه غیر ملاقات
 الوقوع بوجه غیر عارضه ماله استعداد خناق نهضت بسخه نعمه غیر عروق
 محنت بدین و ایمان از نو کوفنده سوگند کفر و طغیان مملو شده کلوی کبر تو
 ابرر زویشده پار بار و اولد لک بو طر قمر موطن جهر شخیر لبر و شای

کوش و وقت بازو ائمه اثنا عشر صلوات الله عليهم اجمعین از صفا که است
 بر بلاد ماوراء النهر بخوت و غرور تو بایه شررا تخمید و لعه نسیه نسیه
 جانش و تیر جانش خمر فاسد از زرک هر و زشته جان تو سرون او به
 بخت ایارج کلوه جلوه و شر تر زوفا شمشیر جان تو کام شمشیر سحر بر
 فاروق حجت و بر بان و غلبه قانع ماله زله عصبت و زهر خاکشسته از بخار و
 ترک زبده ان دیر شام کرده سجاد شسته را عطسه آورده لذت شترت خمر و غرور
 نیلو فرود سیاه هیبه تر و کباب سینه حرمت پروردگار چای و شام تو
 پدین ابر را بر کار خانه غضب مقرر خواهیم فرمود آنچه از سرحد و نامد بر کار
 شمشیر رویه کار کرد کند و الا از بارگاه صفا و قرقر و امر خالی دل
 کسرا در کبر میترسده باش تا تر با بده عهد رهنه بر از رضا را در بطوق
 فرمان جریان صفا و مینهم من فضی نخبه و منها من
 بنظر و ما بدلو انبند پلا نند بکر و جا همدانی
 الله جو ججه شاه مقارنه و مد فعه نهمه ما شاء الله کان و
 ما لم یسأل لم یکن رطیع و سفا و ما النصر الامین

عندالله رار اناح الاغتلام كز فز صت وهد بر قلع وقع وشن
 الترمذم در چند زبانه نشان الرجب نام عزله جوب عزله
 و میدان فراسیاب سناکه شرط است هم تمام تودنه و در
 و سلام و بر عنوان نامه نوشتند در قبه البوی و سمرقند
 بخارا خجیب الله بطحون و الواصیة الاذی و مخلص و سینه کا و چا
 جهالتیپه ردالتیقا سفاقیه کما جلا التیبا به اینخار و زو
 للطرفین لولی اللالیاب مصوم این دها الملقب
 به کچان خلد الله اسفل درک عزله ان غلامه کعبه
 مفسد فی عزله سب احمه حبه شیة تا حیر لارو
 و هیثم و الفنی از روی نهمه در
 سنده لارو و ایضا فی سینه
 مکتوب کعبه عزله
 محمد حیدر
 ۱۳۱۹
 مهر ۱۳۱۹

ہدیہ عندریہ

دو نامہ سیاہ و سپید

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ الَّذِي جَعَلَ اَبْجَادَ مَا ضَمَّ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ وَالصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ

عَلَى حَسَنِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى اٰحْسَابِهِ الْكِرَامِ

وَازْوَاجِهِ اَقْبَامِ اَهْلِ الْاِسْلَامِ

و بعد این نامهای است از زرد امیر مسلمین امیر معصوم سبک بن امیر و انبال بر
رؤساء و سرخانین قابل و عشار ایلات و اشکامات و حکام شهر با و بلاد های دارالکفر
خراسان نجبها الله تعالی باید نظر ایشان بدانند که چون از قدیم الایام ضابطه سلاطین کن
اقشام ترک بران استوار میدارد که اگر خرابی به بندم و رسد بر رعایای خراسان چه
آید تا آنکه سد آن بسته گردد و بحال آب برده است بندم و را و بایر افتاده طایفه
آن ولایت به قبه الاسلام بخارا نقل گردانیده شده اند و آموز علم و دین می نمایند
عقرب همه مسلمان کرده شده خواهند آمد دانید نادر شاه کافسه بود و دین پشت
و زیاده جایل شد و بود بندم و از خراسان فرد و در کارگر خواسته بسته کرد و باید چهل هزار مرد
چهار ماه کارگر خواسته آید ده بده قریه تقریب شهر شهر بلاد سیلا و محل محل جواله نموده روان در
که سد بسته آید با بانصد و هشتاد هزار طلا خرج و می آسوده نشینند و قوه و قلبان که در سیلا

اشکامات : چار پیمان

اقشام : شکوه

بزره: پیوسته کوفی، بدایین

شما کشند دورد دارند و محرابهای مسجد را به طریق خفیه تداوم سازند و در مدح و ستایش
شیخین ذمی التورین که سراج امتند مادی قلمتند گویند و بزره رواند از مدایب
شجاعت علی و محبت آل سول بیدوستی ایشان به چه کار آید و در قیامت انید که اگر
نه نفر واسطه نباشند و شفیع نشوند که را بهشت بندگشیده میاید که در تغزیه حسین بر چاه
شمال مردان و ابوسفیان ابرزه کاری کنسید و بی بی عایشه رضی الله عنها عن سها
در شتی و نامسرا رود ادرید آری مذہب باطل دین بی بسیا در یاد شده و کفر و زنا
بی دینسید وی بر شما کجا رود انسیم که شما این مذہب ابر باد ادرید حضرت ما
به حکم و فضل الله المجاہدین علی القاعدین در حبه تاپا در رکاب نباده
دمی نیاسوده ایم و مادام رواج دین و رونق ملت را نخواهند بود ایم اگر
مردان و آل ابوسفیان که خوشاندان عینسب خدایند با خوشیان دیگر که اول
فاطمه ندیدی کردند و ستمی نمودند خدای داند و ایشان شما و ما را چه کار که نیکوکار
و بدکار را از یکدیگر جدا سازیم و تمیز دهیم لعن خدا جز بر شیطان روا نیست بر ای شما
باید کردنگان چه کار دارند بخواند رسول خدا که نور دل آرام جان حضرت مصطفی
است ای کمران عرض ناموس نمیر خود را در دیده و بی جانکنید و دیدل مرد چنان

طنب کرده ایشان پانچ ایشان شده حَبْرَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 شما در حق خود ببینید از نایره غضب آتش بایزید سید زود دست که بسپاه چو
 نور و بلخ بر خراسان آمده از مذہب مشرعه و دین مستدغه شیخ او غلی اثر می کند
 نماز این مذہب شما را خدا و خلق دانند که اسمعیل صفوی و مسک بچه های
 احداث کرده و مانند ملا محمدی کاشف که در طوس باقر خاگر که در نواحی
 بغداد است ضال و مضل شما و کمراه کنندگان بندگان خدایند شما جاها
 را فریقه دارند و کمراه سازند و کتابهای باقر نام مجلی که در مجلس جسم مصد
 و بر مصل غایت و ضلالت مستقر است موجب کمرای شماست بر جا از این
 کتابها میسند بسوزید و آن دو نفر بی ایمانرا کشید تا ایمان محکم بیاید
 محمد خان عرب نیاده کافر مشد ذبی دین است او را نیز کشید و قتل او را حکم
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجَلِّمُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ
 و دایم میشود و می بیند که هر که خلاف سنت الهی کند و اطاعت اولی الامر
 لازم نداند به چه طریق کوشمال گردیده آید و در هر مذہبی که هر یک از رؤسا
 شما مذہبی تازه احداث کرده اند و در یک حکم با هم متفق نیایند و نزاع و جدال

مستدغه: ساختنی

غایت: کمرای

کنند چه اعتماد را شاید و این اهل ضلالت کجا آدم شمارد خون مال تا
 حلال آید نه نفر عالم بلا و اسلام فرستاده آمد تا شمار بدایت کرده سازند
 گویند دین شاپرا یعنی است که ویرا می بس است اللهم فقی ثلاثین
 و ملا شاه مراد و ملا کلکماش رحم الله من تبعهم من المسلمین و شنیده
 که شخصی که درک صحیح و تبحر در علم داشته آید در بلا دشمنان باید خواسته آید تا شمار
 بدایت و تادیل و برهان شافی کرده آید اگر اطاعت لازم دارید انجم
 لعلى یدمی و علی صراط مستقیم و اگر اطاعت انپذیرید بشیرتیر اثبات
 حق و حقیقت مذہب آید اگر ملای شافی آید کلام ما را دانند شمارا نکوید و
 را نخواستند و شمارا ندانند پس کلم الناس علی قدر عقولهم لازم آید
 و زیاده نشاید اگر کار از مکاتبه به مجادله برسد ندانم چه فتنه برآید و به کجا
 کشاید اگر سلامت خواسته دارید زهنای خود را بجهت باطل ایام کفر گرفته
 دارید باز کندارید و علمای اسلام آماج آید و عهد تازه منہ خور اسلام
 واقع سازید تا از عهد غضب عالم سوز مادر امان باشید.

و ما کما معذبین حتی نبعث الیکم رسولاً

وَسَلَامٌ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ
من آنچه شرط بلاغ است در تصویریند بختت تو اگر بشنوی از آن یانه

۶

جواب مکتوب این اسلوب

که حسب الامر مذکور سلطان شان مرحوم

امیر محمد خان روح الله روضه به قلم کترین بندکان

ابن حاج عبدالواحد الطیبی محمد رفیع صورت ترسیم یافت .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي فضّل الاسلام على سائر الملل والأديان نبصرت بها الخليل
وطوى به ساطير الأولين بالبرهان الدليل في آثار أهدت من حنيفة
وتفاهم سرابا طورا من هذا العين السبيل فما شرهوا منه لأهل
وفضل يداؤ العلماء على دماء الشهداء وعلقتهم نبراس الهداية ومصباح
السعادة كما صرح به النبي الأمامي ذو المجد والتعجب علماء امتي كانباء
نبي اسرائيل فضلى الله عليه وآله الممدوحين في التوراة والآنجيل الذين فهم
جواهر معادن العلم والتأويل وحسنه ان سرار الوحي والتنزيل سيما
على بن ابي طالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب خير سليل من سلالته
ابراهيم الخليل الذي ظهر سيفه الاسلام واستقر تجده لدين ابيسيل و

طوى به ساطير الأولين
عين چشم
یداؤ : مرتب
نبراس : چراغ
تجلی : احترام

سليل : فرزند
سلاله : نسل
نسب : شریف

لَعْنَةُ الْعَدِيِّ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ الْعِدَاؤَةَ وَ الْخِلَافَ يَحْتَلُّ يَسْتَقِيمُ وَقَلْبٌ غَيْلِي
و بعد ، تا رسم زرخواه بیان بیخ زبانش می زبان فتلع وقع ماده غلظ
و طغیان و اعتساف نموده آقیم تحقیق را با پیروی اشهب سبک سیر استلال
و بر بان توان پیود و ماده امی سلطان در الملک خرد با عساکر منصوره حواس
حصار استوار راه راست را بدست یاری بهادران فطانت و ذکا ، و غایبان
انکار صحیح و دلائل حکمه عقلیه تواند کشود کشور شریعت غرای احمدی و جزایر خالدا
دین بسین محمدی از دسترس پناه چهل نادانی و تخریط طایع طریقان بیانی
حیرت و سرگردانی رسم تور بگیاگان دیار تحول و خرد و استیلا خنجر
مجنده عناد و حد مصون و محروس دست خده بازان بازار عام فریبی از
کنگنه ایوان تویم الارکان آن قصر مشید بریده و نایوس با مجده و الاله انجا
بعد از طی تعارفات رسمیه کلام و پس از آرایش قلب و جناح عساکر
مقصود و مرام سینه بازی فارس سیر استیر قلم و تبر کنازی بهادری
مشکین رستم طبل بلند آواز صریر تحریر را مجاهد ار باب عناد و کوس فسطاط
تغیر بر راد افخ اصحاب شر و فساد ساخته نوبت افکن معرکه خراب و

نصب : آشکارا کرد
غیل : کینه توز
اعتساف : گمراهی
اشهب : اسب خاکستری
عساکر : لشکرها
بهادران : دلیران
ذکا : هوشمندی
غایبان : غایب
قطع : درزدان
خیانی : بیابانها
مجنده : آراسته
مشید : محکم
صریر : قلم
تغیر : فساد
عدید : غرض
نوبت افکن : خیمه برانداز

چو کین مبارزت جواب می کرد که نامه خسران خنامه عدوان آید
 و مکاتبه جبات منوالی که مانند صحیفه اعمال اهل شعر بر دناست طبع و در دست
 افعال و منسبی کلمات ایه و شناعت اقوال و بسان کتاب نذار
 مرفرفات لاطائل مالامال بود در سنجک نخلان بی بنایش بجای منسی
 چون غفا عدم الوجود و در سوره زار مزارع الفاظش مدلول و مفهوم نبات
 الحیات بی هست بود در سطح صفحه صحیفه اش مفاد و منطوق شبیه جزو کلام
 مفهوم و ماده قابل تصحیح از هیولای صورت نکاتش نظیر انتهای سلاسل عدل
 معدوم فحادی مرکز سطورش عدیل دایره بی پا و سر و فلک مثال خردش
 را عدم امکان توضیح و تعدیل قطب محور قضایای معدوله عبارتش
 نتایج صغری و کبری انعکاس و موضوع اشکال اشارتش محمول غالیط
 برهان و قیاس جزو و کل نسب هراتش را تابین کلی در میان و تناس
 مقدمات تالی و مقدم جزئیاتش عیان معرّفه و مکره مستد انجمن کلماتش
 مفعول و فاعل تعقید و تمیز حال لالتش محدود ماده تسوید مجمل معترضه اش
 بسان کاتب آن مفعول مالم نسیم فاعله و منصوب مرفوع الفاظ مهملاتش

چو کین مبارزت
 منوال : اسلوب
 منسبی : نشان مبنده
 لاطائل : بیفایده

هیولا : ماده اولیه
 سلاسل : زنجیرها
 فحادی : مضامین

تعقید : کلام پیچیده

مانند پادشاهی بخارا منوی عابله صرف عروض اتعادی از امثال صحیح
 لازم و مصدر رفیف نکاتش عطف بر اجوف جازم عسوم و خصوص استلا
 از کتاب و سنت وضع شنی در عنبر موضوع له و بیان معانی بدایع تلخیصش
 مجتهد و اطناب موجب جمع و تفریق ضرورت خطایر مساحت مدلول در تقاضا
 منطقی خبر اصم و کسور اعداد فرضیه مطالبش با حیر عدل و مقابله تعصب منضم
 قطره ایلیمی مثبت خامش برهان شکل حمار و صفایح اسطرلاب سدی
 مضامینش ارتفاع سقوط از درجه اعتدال زوج و فرد بحیان استخراج
 معانی الفاظش را قبض انجارج منبرض و کمال ظهور شعور مراتب قینه در خبر
 تجیاش عاری از طول و عجز پریشانی زلف خطوطش نشان داه آب
 و نبض موجی شخص لائمش دلیل بحران مرض ذات الصدر تردد مذہب از بحر
 مشکور مطلوبش بقابل قبول روغنی نچکیده که از عتده زهره و داد و منس مس
 امیدش از توان ساخت و از پنجه مرشس خبر عرق فتنه نظر او دیده که ببطر
 صلح توان پرداخت طعنه بر بر کابل از گفار ناموزون نند که بسند گان
 رحیم الشان جسم مکان صدیق نشان فاروق تو امان نشل بنیان اسلام

تلخیصات: اشارات
 ایلیمی: اگر دو قوس از دایره
 که هر یک از نصف دایره باشند
 بر شکی محیط شوند و انحداب آنها
 بیک سمت نباشد از
 ایلیمی گویند
 بحیان: شکلی از شانزده شکل
 رمل بدی صورت ۱۱۱
 قبض انجارج: شکلی از رمل
 بدی صورت ۱۱۱
 قینه: حروف مفلوظ بعد از
 حرف اول
 ذب: نخستین حرف مفلوظ از نام
 کامل هر حرف
 تجی: قرأت حروف با هم
 داه: الثعلب: نوعی کچی
 ذات الصدر: درم سینه

۱۷
 قینه: حروف است
 ذب: نخستین حرف است
 تجی: قرأت است
 داه: الثعلب است
 ذات الصدر: درم است
 مشکور: مشکور است
 امیدش: امیدش است
 صلح: صلح است
 رحیم: رحیم است

پشیمان والی دار الفسق امیر کبیر زمره طاغیان غول بیابان صفت
 ساکب جاوه شقاوت و جهالت بادی طریق اصحاب غی و فحش
 صاعد مصاعد ذروه شناعه و قاحت مرکز دایره اضلال مرد و نظر
 اهل کمال زینبنده سریر مردم آزاری تاجدار افسر شمع شکاری شمش
 اساس جبر و اعتراف دشمن شوی صحائف عدل انصاف گنجه در آیام
 سلطنت فطرتش یک آه درد مندان و قاصد نفرین مستندان از تعدی
 و تجاوز و جود نامحسودش از پانشته و شخص نامشخص بخش که پیوسته
 شیشه ناموس عقیان ابر سنگ تمت و اشراقی اندیشه شکسته
 همواره سیاه نامه سپاه افغان خون آشام عجزه و مساکین و شب روز
 خاطر عدوان نازش در فکر تفسیح اوقات مسلمین در دربار شیطنت
 مدارش یک مکر و حیل در جوش از زنگاری سپاهش قاطبه فخر و سردی
 در غرورش حال خسران مثالش مصدوقه انجاس الذی یومنون
 فی صدور الناس و کلب تهور ضمیرش در کین شردمه اناس با آنکه
 از نسب آتش اهل اسلام را عار است به آب مارت دست و رسته

غنی بکراهی
 ذروه بقده

تجاوز بکردگی

کلب تهور: گت کنده
 شردمه اناس: جمعی از مردم

و با وجودی که ذات ردیة الصفاتش ملوث به لوث نفاق است نام
 عصمت بر خود بسته القابل لرشح البغال و الحمیر لا للجلوس فی لمسند
 و السیر بر رئیس المعاندين افتخار استیا طین معصوم بن انبال
 شد الله اظنیبه خیام عشره با و تا و الزوال و یسر له ما تمناه من
 العذاب الکمال اذ اقمه بعد له من الزقوم و الضریع و الصلصال
 از بلاد ماوراء النهر آید ما الله یخیرنا بالعلیة و القدر نامزد عالیجان
 معلی جایگان شیران میثه دلادری و بزربران معسر که پردلی و دادا و
 سالکان مسالک سداد و نایجان مناجح فوز و رشاد غلامان با اخصا
 پادشاه خیر کبر به عقیده درست و بندگان خاص الله امی عشره زور و
 امیران شیعه خانه خراسان صائم الله عن الخوارق و الحمد لله
 لا زالت بلادهم محفوظه بالامن و الأمان مصحوب فرستاده با
 خود مرسول درجه نزول و سمت وصول بذریقه عالیجان مشار الیه هم نظر
 این کترین بنده خاندان سول و کمینه چاکر اولاد بتول رسانیده و شار
 نوشتن جواب و قرعه مطالب این باب بنام این نیازمند درگاه ^{الاسی}

ردیة الصفات: پست صفات
 ملوث: آلوده
 رشح: چسبیدن
 بغال: استرنا
 حمیر: دراز گوش
 شد: حکم بستن
 نکال: کشیدن
 زقوم: درختی است در جهنم
 ضریع: بدمزه ترین تنگ
 صلصال: گل مخلوط با گریه
 بزربران: بزرگان
 سداد: راستی
 نایجان: رزندگان
 مصحوب: همراه

مفوض کردید بجزند بدل لول مثل مشور که قلم جو افرد و خامه در ادب فرد است
 بایست عایت ناموس ادب و حمایت حسن طلب که عسوم ما لازم و خصوصاً
 یحییٰ الکاتب فی قلمیه

در حکایت اب فرض و متحتم و پاس حیا و عفاف و حرمت مردی و انصاف که
 ثمره شجره ثنوت و مردانگی و شکوفه ریاض مروت و منزه زانگی است چنانکه گوید
 بهار گلستان خوبی حیات ادب از بزرگان عجب خوش است
 «و الحیا ربیع الشبا»

کرده شود از آنجا که کتاب ناصواب او از سنگ چهاق عصبیت نایز فضا
 بر افروخته و از صرصر بیایی آتش نفاق درستان قلم اندوخته بضمون:
 کما یدین مدان

با کوه بسزبان چو شوی بشنوی چو آرزو که گشای چه خطاست چه صواب
 نزاری صلح صلح و جنگ جنگ کلوخ انداز را پادشاه سنگت
 مناسب حال خوف از اعتدالش نیشتر و نخرش سچو و لعن و طایم طبع نباش
 تماش حنظل شتم و لعن مینموز که خون فاسد طغیان از عروق آن منفتح بدین

مترجم: طوفان

وایمان سخته و زهر مکلونی نشانه تریاق در دماغش آینه جفته قلم مرض سبب

وسدر را علاج سازد.

حدیث با تو باندازه تو باید گفت که در بلندنم اندگی گران شوی
پرخامه عذب السببان که در جد اول جریانش لال خوشگوار شیرین
کھنار و مراره زبر تویج و شتم از یکجوی رودن و مصدق هدا عذب فرا
و هدا ملح اجلاج کنایه از آنست بچواب مفرغات آن سرخیل محبان اموی
و مردان بقیه خاندان آن یاد و ابی سفیان و ان ساخته بستاری شخته فکر
بر میزان جنه ان سزاه باکر وید که شیرازه خلاصه مکتوب بد اسلوب و طغری
نامه لغز غوغی در ابرشته ملقب بلقب امیر المسلمین عین ظهور جل و نادانی و سخا
و بلاهت دبی ایمانی است چنانچه موجه طغیان مستلزم تراوش چندین وجه کفر
و خدا ناست زیرا که در قواعد عربیت و مثل اهل لغت حبس محلی بالف و لام مفید
عموم است پس لازم میاید که جمیع فرق اسلام از ترک تاجیک و عرب و عجم بپند
و روم داخل در تحت حکم تو و رعیت تو باشند وین معنی بدین البطلان است
و مع هذا خروج ایشان از حکم تو کفر خواهد بود زیرا که مخالف امر اولی الامر میباشند

دسته: تنقیه و امانه کردن
سبب: بیماری در سر
سدر: سر کجی
عذب البیان: شیرین گشتن
مراره: تلخی

شخته: پاسبان

موجب: موجب

د اظهار بستن بند مرد شاهجان و اشاره به امداد آن جنس حماقت تو سفیه
نادان محلی نداشت چون کج بیلا دنا کر شه حواله عله و وجه جرح میا.

پنج چیز تعجب کند اهل حسد که از تصور آن بیخورد کرد دل
لگد زدن سگ که به دگر زیدن گمان زیش نیش زعفر شاخ و امر از نعل
چون ارسال عله کارزار و پیکار حال صورت امکان نداشت بعضی بودند

معاذیر مکتبه سه راه قبول و سنگ پیش او حصول نامول بود وجه مدخج
به عدد و مبلغی که خواسته بودی بلکه به اضعاف مضاعف بیشتر گلوله جانوزد
بند قهرگرموز در مخزن اسباب اسلحه حرب نهاده عند الفرصه بزور بارونی
نیروی اشفاق قادر خلاق و چاشنی امداد بواطن جنس لغای خدا بر اهل آفاق
تجول خوانده دار سینه های شما اهل نفاق از روی استخاف خا اید.

از خارجی مدارم تیج کین دینغ یاد هم ز دوستی شه اولیا بمن
انگشت بکف تو از آن پنج آفرید یعنی که حسنه بدامن آل عبا بمن
اگر بلاد مرد در دست تو بماند جانت بر آید و دیدات در آید بستان پود
والا بچون الله و هضند حق بمن له الحق عاید کرد و وزن مرد بخارار انجاری به

معاذیر: عذر ما

بند قهر: گلوله

اشفاق: مهر باطن

بخاری: به خواری

آنست اسارت

امر بستن آن نامور خو همیست
مکز آتش تو آب سرد بند دورا
در چاره بهش خاک بخارا و همیست
دشمن مباحثی که بسبب اسر و غارت اهل مروه نموده بود کمی حال سلمان شده
در آن زمان که بودیم جان گشت
بزر چادر ناهید اگر خرد بهرم
سمل است ارتکاب ایشان به شرب شراب باعث ویرانی و خرابی حاشا
گردیده به عذاب صحبت اهل تقاضا که غار اذاضات بک الدنیا تکلفی
ألم شرح و بدل لول سیجّل الله بعد عشره تیر اجاب اقدس الی فوج
به ایشان کرامت خواهد نمود لیکن بر بستن ایشان از دین بسین مذمب آینه
طاہرین صلوٰۃ اللہ اجمعین مجال عقل است

هر کس که جرعه نوش می حب حید را
مهر علی طیبینت پاکش عمر است
برگشتش زنده ب پر نور است
باشد مجال آنکه پذیرد کم از حرات
دست از دلای علی کس نمیکشد
بافرض اگر کسی بکشد جرم مادر است
اظهار غیر مذمب خج و در گذر خوف
بر با تقی و نه خص حکم پیوست
و اسناد پادشاه حجاب سفیران پناه مادر شاه روح اللہ روحه به کفر و تفرقه

مختر بر سر است

از حاکم تو محمد مردود است که خرید تقصیری که بر آن شاه و الاجاه لازم میاید
 گذشتن اهل باوراء التهر بعد از تسخیر آن بلاد و ظهور معدلت و داندسبت به
 آن طایفه بی بسیاد کج نهاد و پاک نساختن عسره صد آن یار از لوث
 خبانت شمانظف حاجی امم بایه نای شرفساد

بزرگش نخوانند اهل حسنه که نام بزرگان برشتی برد

دفع تشریب قوه و قلیان از قلیان سفاهت و بخردی و طغیان بلاهت
 و نامردی است اولاً اینکه در حسه من شریفین مصر و شام و بغداد و بصره و بلاد
 روم که از اعظم مدن اسلام است کسی شرب از احرام ندانسته با آنکه علمای
 اعلام فضلی کرام آن مزد و بوم تشریب مینمایند و احدی را از آن منع
 نمی فرمایند و تو محنت خبیث با آنکه یقین میدانی که سخن تو چون کوزگاد بی صدا
 و چون شرط بافتلانی بی بناست منع اشاره مینامی.

در خلا در ملا هر کس که یار آورد ترا طبل طبعش در زمان نقاره نوازند

اول بیک کسی ترا در زمره موجودات می شمارد و یار و سلک آدمی می انگارد
 و بعد از آن این مفخرات در هم بافت ثبوت الارش هم انفس و در خصوص

علیان: بپوشش
 بلاهت: بخرزدی

حسنت: مرد شیبیه بزن

تغییر محرابها و تمسین بہت قبلہ اگر کعبہ معظمہ اقبلہ میدانہ بہ موازنہ و محتاج
 و براہین نجومی مشخص میکند و قبلہ ما فرخور ابرصا دکور کانی و المغانی و جنگلی
 و سایر دو ایر مشہورہ انحرافی ندارد بلکہ چون مذہب حق اثنی عشرتیتیم است
 الا انکہ خدائی و عین سببری و عالمی و قبلہ تازہ امی از اجاع شاہم رسیدہ شد
 ما را معلوم نیست پس آنقبلہ از جہات ستہ بیرون از این عالم و مملکت پروردگار
 عالمیان خارج است ما را توجہ ممکن نیست و ما شنیدہ بودیم کہ شمارا در
 خلافت گفتگو و حرف است حال معلوم شد در ذات واجب ہم خلاف دارا
 بہر حال اگر حیات باقی و شاہد عافیت در بزم وجود ساقی باشد بعون اللہ
 محرابہای بنجارا را کہ از سمت قبلہ اسلام منحرف چون دین شاہ ضعیف عقلہما
 از دایرہ توجہ مکہ معظمہ منطف است تغیر و تبدیل خواهیم داد لا تعجل
 فَإِنَّ الدَّامَةَ فِي الْعَجَلَةِ وَالصَّبْرَ مُقْتَضِي الْعَسْرَجِ .

و اگر این منوالها از راه حاجت است کہ میخواہی تحتیستی نمائی کہ حق
 کہ است حال تو شبیہ نوال عربی است در می استفسار و اعلام حال کنند
 عربی از دکان طلبت نمی چرب و دوی حسہ یاندردری

داشت در جیب تابخانه رسید ناکمان در رہی قنادزوی
 نام اورا نکونمیدانست هر طرف میدویدش اندر پی
 ایر بر کف نهاده گفت ای قوم بل خدمت مپیش بد آئی
 و تا کجید شدید در مدح و ثنا دستایش سخن ذمی التورین که نموده بود
 ما ز میدان علی عسر پنج نکونیم ز حسیرونه شتر
 حشر میدان علی باسلی حشر میدان عسر باعمر
 البته در مدح آنها کوتاهی نمیشود خدمت سزاوار تر بفرمانید ماسک را
 بر دی خداوند می شناسیم مدح و شنای ہم مستلزم تائیس ایشان است
 و اینکه نوشته بودی که ایشان سراج امت مادی متمداری چرخ در سراج
 کسی کو بست پور بوقفا کجا باشد سزاوار حنانه
 چو در امر خلافت نیست لایق کسی کو بوده در اول منفق
 عمر چون بود معدول العدا نبودش در نسب کچو اصله
 نمودند از برایش عدل تقدیر چو پرواز از بر اسع مع تصویر
 عسر معدول چون از عام آمد تجزیه بسای دین آبد

چو نام نامی او مصرف نیست ز کفر آدمی هم منحرف نیست
 به عثمان بن عصف نام چه کار است که خود نزد ثنابی عتبار است
 که میگویند از ادراک و با علی داده بقتل وی گوئی
 کسی کورا امانت بی شک و کین که در وی گفتگونی نیست درین
 در قوی قبشش جای طعن است سر او از برای شتم و لعن است
 و اینکه نوشته بودی که دوستی شاه مردان و شیرزیدان بی محبت
 ایشان سودی و بیولای ایشان وی بس بودی نیست و دخول در بهشت
 بی مودت ایشان کسی امکان نیست

قسم بذات خدا که بهشت بیازم کرم بدوستی بوبک و عمر بخشد
 بی چون شاه اولیا به قسم حجت و لطفی ساتی کوژ و سبیل است ذوق
 در بهشت بی لای قسیم آن کس امکان نیست .

صاحب البیت ابصر بما فی البیت

خود ناکر قدمه پند مده نیندیران پیکان به تیر جا کن در آنگاه برسان
 چو سحر پیرین از شوق چون تنم که نیست مرقد پاکش مدام در نظرم

مین ترودید

نهی از شمشیر

توتیا بسهم

علی عالی و الاشی که گردیده غبار مقدم او توتیای چشم ترم
 به خضرش ز ره صدق ده ام تصدیق که بر عقیده حبه و طریقه پدرم
 قسیم جنبت و دوزخ و سمائی کوز نعیم یا ایم اگر سایه اش قد برم
 بهای بر سر من سایه شرف نهند چو در قضای بولایش دهند بال م
 بر دوشش نباشد برای فوز نجات بجز وسیله مهرش و سید و گم
 سزده است امید شفاعتش ز سینه بیم حیم و مخافت سقرم
 چو کوه بر سر من تیغ اگر نهد کرد بجز محبت او از جهان بدر برم

سقطه : جنم

و در باب معاویة عینید و زید یلید علیهما اللعنة و العذاب الیه
 که نص اولک لکن لکنهم الله و لعنهم اللعنة و در باره ایشان
 صریح و حکم آنها لصالوا النار در حق ایشان صحیح است نوشته بودی
 که ایشان از اقارب حضرت سید المرسلین اند این از قبیل مصادره
 مطلوبست زیرا که کسی از شیعه هم قائل نشده و بر فرض تسلیم بولبت به
 سب کفر و نفاق بر آتش تبت یا ابی لهب تبت کباب و در سلا
 و غلال عذاب در چچ و تاب قطع پیوندش از علاقه عمیت حضرت است

مصادره بر مطلوب : عی
را دلیل گفته اردادن

تَابُ دَمُولُومِي جَامِي رَاكِه اَز خُود مِسِدَانِيْد فرموده :
 اللَّعْنُ عَلَى السَّيِّدِي فِي الشَّرْحِ وَجُوْزِ وَاللَّعْنُ عَلَى نَحْوِي حَسَاتٍ وَيَعُوْرُ
 قَدْ صَحَّ لَدَيْ أَنَّهُ مُعْتَلٌّ وَاللَّعْنُ عَلَى مُضَاعَفٍ وَبَدَا حَمُوْرُ

وَشَيْخِ سِنَانِي عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ فَرَمُوْدُ :

داستان پسر بندگ نشنیدی که از او کس او پیر چهره سید
 پدر او در دندان پیر شکت مادر او جگر عسَم پیر نمکید
 خود بناحق حق اماند پیر گرفت پسر او سرش زنده پیر سیرید
 بر چنین قوم تو لعنت کنی شتاب لعن الله زیدا و علی آل زید

«ذَلِكَ سَبْأُكُمْ مِنْ الْعِلْمِ»

آنکه سنی و مذہبش این است نیست سنی مخرب دین است

و مَرَّةُ اِيْنِ حَسَنَانِ غَيْرِ اَزْ و سَادِسِ شَيْطَانِ و عَمَادِ و يَخْرُجُ هَدْرُ اَوْلَادِ

امجاد حسیب ب العباد چیزی نیست با آنکه نوشته بودی که ایشان
 ظلمی کردند خداوند ایشان مانیز زاده زیادش ظلم و ستم ایشان چیزی

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الطَّالِبِينَ»

واز سر آن مجید کویا شوم پوشیده و به آینه دلآفرینوا ای الذین آمنوا
 نسیده و نص صریح ماکان للربیبی الذین آمنوا معہ ان یتعبدوا
 للشرکین لو کانوا اولیٰ مشربئی را ندیده ای و از حدیقه کلام معجز
 نظام خالق الانام میوه معرفت نچشیدای که مردودان در گاه ابله و مطرودگان
 را بر کزیده ای و مستربان در گاه بارگاہ جلال دستوفان مسلم و عترت
 و مکرمات جلال کمال را مانند رید الوصیین و المرضیین و اول من آمن
 باللہ و ثانی اول ما خلق اللہ امیر عبدا اللہ و صلی رسول اللہ
 امام المشرق و المغرب و النزر السائب ابی الحسن و
 ضیاء الخاقین الذی ردت الیه الیوم بعد الاول علی
 بن ابیطالب حضرت صدیق طاہرہ و درخشنده کوکب افق فاجسہ
 بقصعہ الرسول فاطمہ الزہراء البتول حضرت امام ہمام رہنمای اہل اسلام
 زینبہ عشر شمس اللہ و قرظہ و ریحانہ رسول اللہ و بیٹہ سید شباب
 اہل الجنۃ و خلیفہ اللہ و محبتہ علی الانس و الجنۃ معہم احدین
 ابا عبد اللہ الحسین صلوات اللہ علیہم اجمعین را دور انداختہ و توبہ

صنوع: براد

سائب: تاراج کننده
ضیاء الخاقین: نور مشرق
و مغرب

قرظ: گوشتواره

و غافل بودن و تصریح به اسامی ایشان نمودن به علی حسین سپر فاطمه خطاب نمودن
 آنکه دارد میان جان بسکن از ادب نیست نام او بگردن
 و اشاره ذات محنت صفات خود را به امیرالمسلمین و حضرت ماکر
 غلبه طغیان ماده نفاق و شدت مرض ذات الصدور کینه و شقاق
 چرا که در عظمت و علو مرتبت و منزلت ایشان از ابرار و فجار و اشرار و ارباب
 کسی اجمال انکار نیست چنانکه منزه ذوق شاعر در این معنی گفته
 اِنْ عَدَّ اَهْلَ التَّقْوَى كَانُوا اَهْلَهُمْ اِنْ قِيلَ مَنْ خَلَقَ اَللّٰهُ مِنْهُمْ
 و طای جامی در رساله الذم تبیین از ابغاری گفته

گوی پرسند از آسمان بالقرص سائلی من خیر اهل الارض
 از زبان ستاره و نجویم هیچ لفظی نیاید الا هم
 حب ایشان دلیل اهل نفاق بغض ایشان نشان کفر و شقاق

و بمضمون حدیث نبوی در حق جناب تفضلی

لَمْ يَكُنْ كَحَجِّي وَ نَفْسِكَ نَفْسِي

و نص آیه شریفه:

ذات الصدور اورمی است
 در ضامی سینیه
 شقاق و دشمنی

قُلْ تَعَالَوْا يَدْعُوا أَبَانَا وَأَبْنَاكُمْ وَإِنَّا لَنَكْفُرُ وَانْفُسًا لَكُمْ

وحدیث شریف:

حُیْنٌ مِّمِّیْ وَانَا مِنْ حُسَیْنٍ

سوء ادب نسبت به آن دو امام عالیقدر امانت برید مختار و رسول مظهر کرامت

ذَلِكَا بُرُءٌ لِحُسَيْنٍ الْمُسَبِّحِ

برزه شود مفعول از قول خویش مثل ضرر سخن از بول خویش

ریش نجس اچو کنی خاک مال بیشتر از پیش دهد شرح حال

واعتراف بشیعه و تعرض بر آن طایفه رسیعه به نسبت از مداد عایشه

و استبعاد از آن در کمال حماقت و بخردی نادانی است اولاً خود درج نامرغبتاً

مبذرها خلف و حجاجها سنگر و کلها حشر ط العباد را مبدق

ریح المعتاد را اطلاق است نموده بودی که شما و ما را با تمیاز برابر و فجار چه

کار است با وجود این مهتال صد و نصد صریح قادر متعال یا اهیسا

الذین آمنوا لا تسلموا علیهن شیاً ان ینذکم تسؤکم به تمام تفسیرش

حال تحقیق این کلمات فتنه نال بر بدن از شدت مرض سرسام آور ضلال است

خط اعتقاد: دست کشیدن
به چوب خار در از زنگت بالا

سرسام: حالت عقلی
شعبه: دیوانگی، زود فهم

أما الجواب:

بدانکه بسبب مخالفت و مشرک فی دینون و حرب و با انامنا
دلیل خروج او از دایره اسلام و ایمان چنانچه بر واقعه جمل موافق و مخالف
متفقند و در این معنی استبعادی نیست زیرا که آیه کریمه و امرته نوح و امرته ط
کانتا تحت عبدين من عبادنا صابحین فجاتاها شادیه است نصیب
و خروج پسر نوح از دایره اهل بیت لیس من اهلک انما علی صالح
گوایی است بدین و کلام عبدالله ابن عباس در شرح نظام رضی الله عنهما مقبول الطریق
تجملت بجلت و ان عشت یقینت لک الشرح من المؤمن فی کل عصر
دلیلی است بر اثبات ازام نجین

دون شود از قرب بزرگان خرا
جیسه بد بوی بد از آفتاب
کانت موده سلیمان که سبا
و لم یکن من نوح و انبه حرم
پس با وجود استوار علمای شما به صحت واقعه جمل از وادی انصاف و در افکار
و دلائل عقلیه و شواهد نقلیه در زیر سنگ بیرونی نهادن زبان استیسا
شهادت و از مضمون ضربت حربی و یکنک سلی اللهم و ال من ال

وَعَادٍ مِّنْ عَادٍ وَانصُر مِّنْ نَّصْرِهِ وَاتَّخِذْ مِّنْ حَنْدَلٍ غَافِلِينَ

مض مبارکه و اختلاج بجاج که طاری از ماده نافعیه سوء المزاج است که علاج آن

خردوغ پیکان تیره دم شمشیر نریت

سک صفت چهاره چی دژنه دشتام تا بنید سنگ سک از مشت کی کشید

و اظهار حیت و سرور از نوب سلب اهل مرده که نموده

ای دست بر جازه دشمن چون کبیر شادی مکن که بر تو حسم این باجری بود

اگر تسلط تو بر غلبه و قهر میوید کنجائش شغف داشت الا که به سبب نافعیه و جهالت

و ردالت سلطان بنده و به صلح و هدنة و ایمان مکتوبه به ایمان در بند تو

نقض عهد و پیمان نموده باشی زهی نامردی و بیسروقی است.

مردی نبود فیتاده اپای زبون کرد دست قاده ای کبیری مردی

و بضمون و لایح الحق المکر استی الایا علیه جزا بما کانوا یعلون را در حق خود داند

مزرع سبر فلک دیدم و دوس منو یادم از کشته خویش آمد و بهنگام زد

مای زرع المرزنی الأفاق یحصده من زرع السوم لم یصلعه زنجانا

و دیگر لوای شغف در میدان اظهار فروخته بودی که تا پاد در کباب دولت کرده

مکابره : دشتنی
اختلاج : شدت : جن
طاری : عارض
نوب : غارت

هدنة : آرمش
ایمان : قشما

قوم : سیر

دمی نیا سوده این مثل در فراسان مشهور است که جان کندن از سگ دریغ نماند
 داشت و در بدری از شغال فرسوشان خورد و اظهار عدم اندیشه این فرسوشان
 از غضب تو و آوردن سپاه مانند جراد و موربان و دود تندید و عید شدیدی کنی نمود

کجا بوده امی باشی حسرت کجا
 کجا بوده امی در شمار و حساب
 کجا کرده امی خانه زین تنی
 کجا دیده امی چتر شانه نشسته
 کجا گرگ ترسیده از کوفتند
 اسد کی زار زنب شود خوفتند
 پاهای سچ ندیشد از مرغ شوم
 عقاب شکاری ترسد ز بوم
 چو روشن شود رایت آفتاب
 کشد ماه رخسند در سرتاب
 چو از کوه کردد میان گلنگ
 شود پای رفت از روزه انگ
 اگر فی المثل از کران تا کران
 شود بحسب و بر پزمر غایبان
 ز پرواز شهباز فرخنده فال
 بود طاقت صبر بر شان پادشاه
 شود از بلخ پر اگر روزگار
 یکی سار از ایشان بر آوردگار
 شود دادی نسل اگر حینبر
 سپاه سلیمان در اره کند
 بیکدم زبید ادم ستور
 اثر تا قیامت ماند ز مور

جراد بلخ

زین اصلاح
 از زنب بخروش
 بوم زنبند

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ كَمَا كُنْتُمْ تُخَافُونَ

ودر طی فرزفات و ایه اشاره بحدوث مذہب قومیه اشعی عشریه و تجدید آن
 در زمان طلوع آفتاب عالمتاب صفویہ رضوان اللہ علیہم شدہ بود کہ پادشاهین
 نقد و دوزن صفوی سکنه رایجہ بازار مذہب جعفری دره التاج تارک تاجداران
 ریاض مصطفوی ششم و سابع خاندان عظیم الشان مرقضوی آفتاب نق و دینداری
 و ماه درخشان سپہ کامکاری و نمداری صدر نشین ریاض جناب تاجداران
 مرحمت ایزد منان سلطان فردوس مکان و خاقان رضوان پاسبان
 السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ شَاهِ السُّلْطَانِ السُّلْطَانِ السُّلْطَانِ
 بہادر خان کہ با وجود ترک دنیا نمودن و مضرب خیام حیات در دار بقا
 فرمودن بر چہرہ زر تمام عیار و لہاسکۃ رایجہ مدح و شائش متعوش و کام جان
 اہل ایمان از شیوہ عدالت و انصافش بیادہ خوشگوار سرخوش بلاد ملت
 اشعی عشریہ از بروج مشیدہ ہمت و الانہتس اسوار و ملک رواج مذہب
 اسلام از سعی و اہتمامش برقرار دار و غنہ امرش اقلیم ظہور امور شریعت استجو
 محکم ساختہ کہ تا زمان صاحب الزمان محل امن و امان خواهد بود و دیدہ شاہ

نقد: سہ ماہ
 تارک: بابای سر

مضرب خیام: محل زدن
 حیدر با

نعمت: آرزو

دین پروری مختار خلود خواهد گشود آنرا بر وز داده و نه احداث فرموده بر عالمیان
 ظاهر و باهر است که بیضای امر الهی از شرق زبان وحی ترجمان حضرت است
 پناهی نص صیح یا ایها السبی تبلیغ ما انزل الیک من ربک و این
 لم تفعل فابلغت رسالتک و الله لعیصمک من الناس طلع ذرؤه
 و فرمان تضا حبریان ایما و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و حکم جهان نظام
 ایما یرید الله لیدنّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در
 غدیر در منبر ظهور ادا فرموده و بغلت من کنت مولا فاعلی مولا
 قامت با قابلهش را بسیار است و بقرقن دست مبارکش بلند کردن از میان
 فرق ناس منی ید الله فوق ایدیهیم ظاهر ساخته و بجنبه الیوم تکلمت
 لکم دیکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا زبان تنبیت
 و مبارکباد شیعیان از جانب خالق العباد گشاد اهل کوی مینا هذا
 رواج این ندب ثابت و برقرار است و با وجود استیلاهی متصنان کج
 و مردان و تسلط آل عباس اهل بغیان و مبالغه ایشان در انهای آن قول

شیعه در اکثر از منده دادان مضمون یزیدون ان نطفی نور الله با فوهم
 و یابی الله الا ان یتیم نوره و کوکره المشرکون شیخ تجلی ظهور و
 و شوارق آیات نور آن بطور صدور تابان و سراج و حاجش در ایوان شتاب
 و دوام درخشان و بدم و نفس اهل طغیان منطقی و به خاکستر تعصب مشعلبان
 جوهر آن مستغنی نمکته بلکه بیشتر هویدا و فروتر روشن و آشکار گردیده و سعی ایشان
 از مقوله چراغ راه به پست شدن و تحیم مسکات انجا که دودن ماهتاب را بر اهل اندو
 چه اغی را که ایزد جبره دزد بر آنکس نطف کند ریش بسوزد
 و تا ظهور دولت حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن قاطع السبب بان

صلواته الله و سلامه علیه تابان فرزندان خواهد بود

بود که باز چشم مرد دیندا نماند در دیشس مکذره انکار
 سزاوار خلافت جبرعلی نیست خدا را جز علی عسیری ولی نیست
 تبر و عقل این بر بان کافی است که نصیب او شده باقی خلافتی است
 فان الظن لا یغنی عن الحق خدا منسه نموده در تنزل مطلق
 بنص بلخ با این صراحت که شد منصوب در امر خلافت

سراج و تلخ : چسپان پرورد
 مشعلبان : رو به صفحان
 منطقی : خاموش

که را این جاه و این قدر و جلالت
 رقم دار از خدای ذوالجلال است
 رقم قرآن و جبریل است چای
 خطیب آن رسول حکم جنب است
 طراز آنت مبنی بر قدش راست
 چو تاج انبایش افسر راست
 گزیده دست او مقصود اول
 نموده امر دین با وی محول
 بر او از کنت مولی شد شناخون
 یذالذوق آید بهیم میان
 خدا منور موده وی ز نفس است
 که حرف اجنبی در وی گنج است
 برای تنبیت رب الهی است
 دید ز الیوم اکتش حدی
 علی چون گشت منصوب او من است
 شود احب سماع باطل قصه کوتاه
 کرد چشم جهان بن نیست اول
 بدل چون مینسی در جا و بدل
 که غیری در میانش گشته فاعل
 ز بی دعوی بی معنی باطل
 بدل را شرط آمد چون توفیق
 که بائس بدل نماید خود تظلمت
 بگو پس کیست بعد از شاه لولا
 که باشد حکم او بر ترزا فلاح
 فمن لم یقع بالقیل لم یشع بالخبر
 و کون لیت علی التوریه و الای
 و دیگر سادات رفیع الدرجات
 نسل شاه صفی را بر یک بچه خطا
 که دن قیاس نفس است

تقسید و از حبس مطلق کردن

هم جز را صتم به شک منطبق کردن

و نسبت دادن علمای اعلام و فضیلتی کرام اسلام از قبیل عالیجناب قدس
القاب خاتم الفقهاء و المتشرعین و خاتم الفضلاء و المتورعین عمده المحققین و زبدة المهتمین
لسان الاولین و الاخصرین آیه الله علی العالمین استاد الكل فی کل و مرشد
المسلمین الی اعدل السبل آقا محمد باقر ادام الله ظلال جلاله علی مفارق اهل الاسلام
و خدایام حیاته الی قیام قائم آل محمد علیه السلام و عالیجناب مصطفوی نائب
مرضوی انتساب افضل حکماء و المتکلمین نقاده الادباء و المتشرعین سلطان الفضلاء
و برهان المحققین حجتہ الله علی الخلق جمعین جامع المعقول و المنقول الحائزین الخیر
و الاصول سلالة السادات العظام خلاصه النجباء المقام قانع بنیان الحبره و القدره
سلیل آل خیر البریه میرزا محمد محمد باسطة الله قواعد امره فی تخوم الارض و اجری بوج
فضله فی السابرة بالطول و العرض و اشاره به ابراق دماء و ابراق کرب عالیجناب
فردوس نائب مجلس نشین حضور شفیع یوم النور صدر مفضل قرب حضرت غفور
زلال چشمه سار صفای عهدهت طور ظهور تجلیات مرات شریعت کره کوشای

نقاده: برگزیده

قانع: برگزیده

یمنوع: چشمه

سایرة: زمین که کسی اوستی آن زلفه

عقد های لاین علوم مادی طریق بسینویان یار رسوم المنوید من عند الله
 بالنفس القدسی مولانا محمد باقر مجلسی انجلیه الله تعالی علی کرامت الابرار
 وجعله من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزون فی دار السور که
 لوح نگار صفحه اظهار ساحتی بودی دلیل و کلل افک انشیم .

از سینه های اهل بخارا بخار اهل آسان شود بلند چو دود از دل تنه
 سر سام آورد ز بخار کلامشان چون جیفه زان کند حریفان از سنج
 بر هر عاقل بصیر و دانای خیر صورت این تدعا پوشیده نیست که تا ز اولاد بشر
 و جدائی ذریه آدم از یکدیگر خبر نبور معرفت و پرهنر کاری نیست چنانچه آیه کریمه
 إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَقْوَى كُمْ

بر آن گوایی است بصیر دایه شریفه وَ تَزُودُ وَ أَقْبَانُ خَيْرَ الرَّا دِ التَّقْوَى
 بر اثبات این دعوی شاهی است نصیر در میزان اعتبار و محاکم نظر
 اولوا الابصار شریف و ضعیف و رفیع و معلوک و امیر و فقیر و وزیر و برنا و پیر
 یکدرجه نازل و در جنسیت با یکدیگر مانند پس فصل که متمیز نوع ایشان تواند بود
 غیر از زیور علم و معرفت نیست پس علماء اعلام که دعوات جو بیار علماء است

تغور : دوری

صعکوک : درویش

دعوات : درختان تناور و خوش

كَانَتْ سِبَاةً بَنِي إِسْرَائِيلَ وَسِرَافِ ارْزَانِ تِلْجٍ وَحَاجِ الْعُلَمَاءِ وَرُكُوتِهِ إِلَى
 وَصَدْرِ شِيَانِ بَرَمِ بَلِ شَيْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ
 مَالِكِ قَابَانَ أَيْلِيمِ أَمَّنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسْتَقَالَ لَا يَسْتُونَ
 بعد از خجتهای خدا بهترین نام و اشرف اهل اسلامند و غنا و ثروت و دولت و کجاست
 بدست قدرت دارای تُغْرَمَنْ شَاءُ وَ تَدُلُّ مَنْ شَاءُ وَ بِمَلِكِكَ
 تَرْزُقُ مَنْ شَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ است هر که را خواهد حکم فَعِلْ لِمَنْ شَاءُ
 وَ بِحُكْمِ مَا يُرِيدُ تَارِكِ غَرَسِ رَاكِبِ تُوْتِي الْمَلِكِ مَنْ شَاءَ آرَائِشِ دَاوُدَ
 دیکری را به مضمون وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لَعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ
 و مدلول إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى خَاكِسَارٍ تَرْتَعِ الْمَلِكِ
 مِمَّنْ شَاءُ کرد اند تا بندگان ضعیف اعتماد بر عوارض قوت و قدرت و جاه
 و سطوت جهانی که دمی بیش نیست کرده لوای دعوی الوهیت از آوازه و
 ناکثما معدین حستی سُبْحَتِ رَسُولًا بِرِيفِرَاتِنْدِ وَ از جاده قومیه انصاف پاسبان
 تناده حکم صریح إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ رَا فِرَامُوشِ كَرْدِه وَ نَصَّ صِرْحِ حَلِي
 إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ رَا دَرِ پَسْ كُوشِ اِفْكَندِه مضمون

احمیل : تلج

ترقین: باطن کون عبادتی

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا وَإِنَّهُ كَانَ طَئِفًا مُؤْمِرًا جَبُولًا رَابِرًا
ترقین در مفاد معنی انسانی را که اوله نطفه مدیره و احسنه حقیقه قدره بقلم امی در دفتر
تکرم مقرر سازند و با اولاد امجاد و ذراری و احاد حسیب بت العباد که مرف
شجره تعریس کلین وجودند بحکم لولا که لما خلقت الافلاك شیوه ما بنید
عناد و حساد و زریده نفی سیادت و تکفیر سادات کرام و علمای عظام
نموده و نص قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی را خلاص
شمارند و حدیث مستفیض ابی تارک فیکم اهلین کتاب الله و نبوتی
و خبر شریف من اکرم اولادی هتد اکر منی و من انا نم فت را با
که مجمع علیه فریقین است محل گذارند و اعتنا نکنند و غزالی با آنکه از صوفیه است
و جماعت است در این معنی را چه خوش نغمه و در باب محبت ذوی القربی چه بگوید
رَأَيْتُ دَلَامِي آلَ طَهٍ وَسَيْلَةَ عَلِيٍّ رَعْمَ أَبِي الْبَعْدِيِّ يُورِثُنِي الْقُرْبَى
فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَنْزَالَ عَلِيٌّ الْمَدَّ بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
پس عدوت این طایفه روی مردی بر تافتن از سخن حق مصدق مطلق و دشمنان
تخم جبال در فرغ غوایت شمر و سنان و فعل مردوده زمره بنی مروان و

من فیہ: از دانش
سبی: اسیر نمودن

و بتان و ظهور عدم فهم و اثبات کفر و طغیان است
الایمانی شرح بما فیہ و الحجابۃ یخرج من ین
و دیگر از باد غرور و صرصر سرور قتل و سبی عیال و اطفال و نهب اموال گردید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

معترضین به وحدانیت اله و مقربین به رسالت حضرت شاه
و بدل اول:

الْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ لِيَأْتِيَهُ

ما حی سوم ایمان نامدم سببان اسلام و ارکان آنست و قوی به قتل و غارت
و اسیر نمودن به حکم و من لم یحکم بما أنزلنا فأولکناک هم الکافرین
ثمره شجره کفر و زندگه و الحاد خمیره مایه خروج از فرمان رب العباد و جوهر تیغ
و فساد است و مخیسی ظاہر الدلاله است که در بلاد بغداد و شام و مصر و
و سایر بلاد اهل اسلام شیعه و سنی در ظل حمایت پادشاهان عدالت نظام
آسوده و در خراسان مانند احمد شاه و تیمور شاه در تحت لوای سلطنت پادشاهان
شیعه و سنی با هم یار و شفیق و موافق و مخالف با یکدیگر برادر و رفیقند و حکام

ماقی: مؤکد کننده

وسلاطین ابرجیّت و بطلان این مذہب رعیت رجوع نیست و بضمون

اغدلو اہو اقرب للیقوی

لازمہ رحم و مروت و طریقہ انصاف و قنوت معی میدارند چنانکہ اگر کسی از
اہل ایران کسی اصددہ سنگت جفائی برسد بہ مومیای التجابد و ملت اعلیٰ
مداو کنند جبر کسر آن نماید و در سایہ قصر معدلت احسان سلطان روم و والی بغداد
در کند فراخبال رفاه حال آرام دل بال استراحت می کشایند و قصات و
حکام و علمای اعلام ایشان دوستی و غلطہ و داد و مبدول میفرمایند و پوستہ
سلسلہ مواجات با خواقین ایران حکم دارند و بایکدیگر زود محبت و قمار مودت میان
دنایہ تصب اہل زلال کم و بیش کم و بی دین منطقی و زنگ کہ درت
معاندت را بہ مصقل اپنگ لاہندی من اجنبت و لکن اللہ ہیڈی کن
یثا مستقی میازند و از قبیل عالیجناب آقائی آقا محمد باقر و سایر شہدین شیعی
امامیہ کہ در شہد مقدس مرتضوی و در حرم محترم حسینی و کربلائی معنی علی شرفا
آلاف التّجیہ و المشناہ در کشف دولت سلطان البرین و خاقان البرین ما
اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین و معین الحجج و زائرین المشعرین سلطان

درکنند: می دوند

خواقین اسلاطین

نابہ آتش

رعید : گوارا
دستور : وزیر
مکین : پایدار

اقطاع : پاره
ارباع بقاع : چهار گوشه های
زمینها
اصتقاع : نواهی

عبد الحمید شد الله انقلب خيام دولته با و تاد انخلود و ائده فی عیش رغید طالع
مسعود و خضرة الوزير الاعظم و لد سؤر المعظم المکین علی سریر المروة و الانصاف
و تادم بنیان الحجر و بخلاف سلیمان پاشا خلد الله لواء رفعة نشو و نما یا عظیم
اجتهاد و ترویج مذهب قوی بنیاد و اقطاع و ارباع بقاع و اصتقاع آن بلاد
برافروخته نور ظهور مذهب جعفری بر قبه قلعه طور تاقه با اکثر آن بلاد مذهب تشن
معتقدند از آنجناب استدعای دعای مینماید و در توقیر و تعظیم و کرام و احترام

جناب شارا لیه مبالغه می فرمایند

و بملاحظه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ

پا از دایره مرآت بیرون نهد

السُّقَّةَ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ وَالسُّلْطَانَ الْعَادِلَ كَالْوَالِدِ الْحَكِيمِ

را سر مایه دینداری میمانند و در حمایت عرب عجم و شیعه و سنی دقتی نامی مرغی
چند

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ قَلْبٌ أَوْ نَفْسٌ أَسْمَعُ وَهُوَ شَرِيفٌ

و در بسط کلام خام و در بسط نظم بی نظام ارشاد انام به آیه شریفه

انام : خلائق . مردم

بَلْ أَذُكُم عَلَىٰ تَحِبِّ أَرْوَاحِكُمْ تَحِيحًا

نموده بودی مال غلبه سودای حجب و خسران بود

إِذَا كَانَ الْغُرَابُ دَلِيلَ قَوْمٍ سَيَدِيمِ سَبِيلِ الْهَكِيمِ

پس بر طبق آن ارشاد و وعظ زمره طغیان و اهل عدوان از دست آن می‌گذرد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يُمِرُّ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

پس فراخور بر این عقلیه و ادله نقلیه و شواهد تسمیه و احادیث صحیحه که مجمع

علیه طرفین و مقبول فریقین و شاهد نصب العین است خلافت و ولایت

علی بن ابیطالب علیه السلام انظر من انظر من ائمة من الائمة پس است

چنانچه شافعی گفته:

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَىٰ أَبَدَىٰ مَحَلَّةً نُحْرًا لَنَأْسَ طَرَأُ سَجْدًا لَهُ نَجْجًا

وله أيضا

إِذَا فِي مَجْلِسٍ تَذَكَّرَ عَلِيًّا وَسَبَّحْتَهُ وَفَاطِمَةَ الزَّكِيَّةَ

يُقَالُ سَجَادًا وَرُؤْيَا قَوْمًا هَذَا فَمَنْ مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

بَرَّتْ إِلَى الْمَيِّمِينَ مِنْ نَأْسٍ يَرُونَ الرِّضْ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ

طغیان بسته کاران

و دیگری نکته:

بَعْضُ الْوَصِيِّ عَلَامَةٌ مَكْتُوبَةٌ	کُتِبَتْ عَلَى جِبَّاتِ أَوْلَادِهَا
مَنْ لَمْ يُؤَالِ مِنَ الْإِنْسَانِ وَلِيَّهُ	سَيِّانٍ عِنْدَ اللَّهِ صَلَّى أَوْزَانُهُ
خلافت بر علی امرتین است	که چون مهر جان آرا مبین است
شمار نیست در وی هیچ کجا	به خضش ما همه داریم هسته
دلیکن در مصاعیل شایسته	خلیفه نزد ارباب خباسته
دلیل نصبشان با عیان است	چو پای فاعلش اندر میان است
همین دانسیم کردیدند مفعول	چو نایب فاعل افعال مجول
شمار را باید این توجیه کردن	که حاصل علم کرده گاهی از فن
چو حکم شرع عاری از وجوب است	خلافت هم ز افعال قلوب است
نه بر چیزی که بر کسج ایش است	خدا و مصطفی را نیز نیکوست
چو شد اجماع مردم در تعین	برای نصب و تعیین خلیفه
عسر خود بود چون مفعول مطلق	شد آخر فاعل اندر بردن حق
چو فعل قلب بود این امر محسب	بدو منصوب شد مفعول اول

پس اول کرد خود تا شبیه قلم کشت مفعول ثانی نیز حاصل
 ز رفع خود چو ثانی با حس بر شد به مفعول و ک صاحب اثر شد
 پس نژاد و خلافت مطلق و لایق امامت بر حق کسی است که بر معراج
 سَلَوْنِي قَبْلَ اَنْ تَقْعَبُوْنِي

براق بهت تواند راند و زبان وحی ترجمان نبوی بجز علو و قدس خطبه

اَنْتَ مَنِيْ بِمَنْزِلَةِ هِرْوَانَ مَن مَّوْءَا

تواند خواند و مضمون

اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا

بر در مدینه عرفانش تواند نشاند کسی که غایت زور کمان عرش از حجت
 فاشستیمونی و مایه خردش آقیلونی باشد از درجه خلافت به ضرب فلا
 طامت توان اند و دعوی دیگری که موجب برفش کل اناس اهدمن
 عُمر حَسْبِي الْمَخْدَرَاتُ فِي الْحِجَالِ و ادعای فضیلتش کولاً علی لکم عمر
 بوده باشد به مراض منع از صحیفه ایمان توان برید و دست کسی که بر عشم
 امام عادل قومی به بقلش داده باشد از خان خلافت بزور سپهر بر بان خوانند

براق : اسب تیز رو

عویت : سببی

اَلَمْ تَظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاَسْحَابِ ذِكْرِكُمْ اِجْعَلْ قَوْلُكُمْ اِلَىٰ بَارِكُمْ فَاَقْسُوا نَفْسَكُمْ

ذِكْرِكُمْ حَسِيرِكُمْ

اگر مدعا یافتن عهتیده ماست

لَا يُرَالُ الْاِسْلَامَ عَسْرًا اِلَىٰ اِبْنِ عَشَرَ خَلِيقَهُ كَلِمَةٌ مِنْ قُرْشٍ

مارادست آویز،

و نسیم کریند

وَاطِيعُوا اللّٰهَ وَاطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ

مشام مارانگشت ییز

دپیردی اصحاب عباد و ذریه رسول خدا را واجب می دانیم و ایشان

را امام و پیشوای مادی و دینی و حجت خدا می دانیم

بِذَٰلِكَ يَتَّقِي عَقِيْدَتِي وَنَبِيِّي

یارب به این عقیده ز خاکم بر آوری

و معیار این مقال از پانگک صراحت و بداهت در میزان تحمل مسلم

و ذهن مستقیم احتیاج براد و بعید مفروضه و من ذلک جمعیت الباقی اوجار

نخست ییز: معطر کننده

پانگک: بکند
ادوارجات: دفتر حسابها
دیوانی

پروانجات: فرامین

نصوص و تتمه پروانجات ثواب بخصوص نظر ارباب خلوص نیست بلکه حج
بالله تعلقه کائنات هم بیان مخصوص در این باب چون نفوس و نفوس در
دفاع تحویل ثابت و مقرر است اطناب در این باب عنبر شود باز در ممانعت
جمل نادانی و تصور هم سرگردانی و تم نظر بفرصت و فکر صحیح صحیح میرسد
و اینکه نوشته بودی که سه نفر ملا را فرستادیم تا شمار اهدایت کنند بعد از
ورد ایشان حالی شد که تاب از ناب و گنجه از کتاب و بول از آب و سبب
از حساب و مغز از معرفه و هست از تهنه و طویل از عریض و مخفی از محض و
قیح از طبع و ریج از رنج و ضبب از دبت فرق کرده اند از زمره عوام کالافغان
بل هم فصل در وادی خواست بلکه جادیت معطل بوده اند مضغه ایشان
هنوز علقه نگشته در خیر ذریع نمیبودند اراده بود که به منجبتی خمپاره میرا
شراره ایشان ابدار البوار فرستاده تا خبر قح و مرده فیروزی شمارا بدارد
بزرگوارت برسانند چند نفر ترکان که با ایشان همسربان و در کیش ملت
همعنان بودند نامور گشتند که از سبب آمدن ایشان باین یار و شغل و کار
استفسار نمایند آن سه نفر بی بود مرد در راه نیت کم کرده از حیوانیت برتر

گنجه: قمار بازی با ورق
تفه: سبب میوه چینی
مغز: انگلیز
مخفی: دفع بدون چینی
ضبب: سوسمار
دبت: خرس
خیر: زمره شمار

نیت: آواز خر

اسفل مجادیت بر چو قهقهری عدول نمود

این بود اگر بادی و علامت شما کف باد بدین مذهب خاتم

بعذر مشاهده این حال بر آن سر حیوان بسته زبان ترجم نموده رستم غنوم
بر جاند جانشان کشیده دو کس آنها از دهرشت و خوف پان شب از ستاد
اجل نوید فذ و قوا فلن نریدکم الاعزابا شنیدند و مضمون قشطح و ابر
القوم الذین ظلموا و ان ذابرهوا لا مقطوع مضمین ادر حق خودید
و اینکه نوشته بودی که حلال خود را به عقد تازه بر خود حلال سازیم حلیت آنها
بر ما به حکم خالق ارض و سماست ان شاء الله به لطف سبحانی دبی قضای است
زنهای اهل نجارا و سر قدر را به صیغه تنه بر مردان اهل حسرتان عقد نمودند
خوایم بست و تجدید این سنت سنتیه در آن مرز و بوم بر کرسی خواهد نشست و دیگر
تویج اینکه علمای شما در یک مسئله با هم متفق نیستند کرده بودی کلاهها
در اصول و عقاید همه بر یک صراط مستقیم در یک نهج مقیمند اگر در بعضی مسائل
فروعیه مخالف یکدیگر باشند قدح در مذهب نمیانند زیرا که محمدین هر یک
مستمسک بدلیلی گشته مع هذا انکار یکدیگر را نمیانند و همه راضی میدادند

وَلَيْسَ بِيْ اَدْوَلْ قَارُوْرَةٌ كَثِيْرَتْ فِيْ الْاِسْلَامِ

بلکه علمای شما از چهار مذهب قابل حرج و تعدیلن شایسته توبیح و تجمیدند

اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْرِفُوْنَ

دَهَبَ الْحِكْمُ لَيْسَتْ فَيْدُ لِنَفْسِهِ ذُنُوبًا قَابَ وَمَا لَهُ اَذْنَانِ

اگر فی بحقیقت این مفرضات لاطائل و مدعیات باطل از طریق مباحثه علمی

مناظره رسمی است از قبیل حمل زن با حلام و جماعت بدشنام و بوسه بیخاک

است مانند قاضی کلان و ملا ترسم باقی و غیره که فی الجمله سواد علمی ندارند

انفاذ خراسان ساز تا با علمای شیعه مباحثه و مناظره و مشاجره نموده

آنچه استراق سمع نموده باشند به ضرب شهاب ثاقب جواب مبرک وصلی

ایشان که خاک نادانی است رسانند و سینه های ایشان را از تیر دلدور الزام

مشکک سازند و ادعای اینکه در خراسان کسی نیست که تجرد فزون علوم

داشته بجد الله تعالی دمنه تلامذه علمای اعلام آنقدر هستند که شامخی نیل

رعی ماشیه و ابو حنیفه در خور حمل غاشیه و احمد بنبل شایسته کهنش کردارها

و مالک لایق مشعلداری ایشان نیست .

رعی ماشیه : چوپانی چاپایان
غاشیه : پوشش زمین

و ادعای باطل تو قیاس

فَإِنَّ الْجَبْثَ لِلْجَبَالِ خَفِضٌ مِّنَ اللَّانِي يَنْسِنُ مِنَ الْمُخْفِضِ
بِحَثِّ عِلْمِ الْعُلَمَاءِ نَاسَانُ بُوْد كُوْزِ بَعْدِ صَدْرِنِي حَانِضِ شُوْد
و يَا ذَاتِ الْوَلَدِ عَذْرَا شُوْد وَا لَا اَكْرَعِضُضْ تَهْمِيْدِ و و عِيْدِ اسْتِ صَدَق
شَيْئَانِ لَا يَنْسِرُ قَانِ الْجَارِيَةِ و الْجَارِيَةِ

ظاهر شد.

مشورم کفتمت را بازیدت که الماس زارزیز بایدت
تو اگر بکثرت خود مشوف شده ای ما متمسک بجلالتین
کم من قبه قليديه غلبت فستة كثيرة و باذن الله و نفع الصابرين

مستصم

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

گشته بکوشش موش از سینه های غیب سر و شس منین
فَاتْلُوهُمْ يُعْذِبْنَهُمْ اللَّهُ بَأْسًا كَثِيرًا و يُخْرِجُهُمْ مِّنْهُمُ و يُنصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ يُفِيءُ و تَرْوِمُوهُمْ
میرسد.

ارزیز: سرب

مقدمه المرام و امام المقصود ما انت که غریب حرکت بصوب بخارا نمود
از صدای تفنگ بید رنگ و زنبورک شعبان اینک و زلزله صواعق نهنک

توب قلعه کوب که نشانه

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَهْلَهَا

و نمونه

فِيهَا ظُلُمَاتٌ و رَعْدٌ و بَرْقٌ

است حصار استوار حیات شمار از برق

الْأَسْمَاءُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ

منهدم دست فتنه

إِنَّ يَأْجُوجَ و نَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

راه انضباط سد محکم جهاد از سر مسلمانان و شیعیان کوتاه ساییم

قتل عامی از زرد و دازد ز لطف ایزد چونکه از سر حد جنیه تا بخارا گشتی است

از آنجا که لطف ایزدی شامل حال و کافل احوال آمل این نیازمند درگاه

ایزد متعال بوده دشمنان آل رسول حکم:

زنبورک: توب جنگی کوچک
شعبان: آژودما

جنیه: سرزمینی در افریقا
کافل: خاصان

يَذَانِدُ قَوْقُ أَنْ يَهِيْمَ كُلَّمَا أَوْتَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْعَمَنَا اللَّهُ
وَلَا يَحْتَقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِالْبَاطِلِ

بواسطه تیغ بیدریغ غازیان شیرشکار و شیربران جان نثارشاران پیکار
عاید بروز کار کعبت مدارشان گردیده و قامت تیر خیم بسنگ شکست خیمه

بشارت اِنَّا تَحَاكَمُكَ فَتَحَا مِينَا

و مژده هده جا کلمه لفتح

کوشش شخص اقبال باشنیده

فَمَنْ دَلَّكَ ثُمَّ حَمَدَ اللَّهُ عَلَى مَا بَدَأْنَا مِنْ شُكْرٍ لِنَعْمٍ

هر چند بابت کلمات و ایهه تو را حمل بر کم مکن شینا مذکور انوده و در

مرا بمل و مستراح عدم افشایم دلی چون جواب مکاتبات مثل رسد سلام

بنابر فرامین مطاعه ائمه مصومین ما واجب بود اداء للفرض بجا بر پخته

را مخاطب خود ساخته زیاده چون ملاقات قریب الوقوع بود چون عارضه

ماده مستعد خفاق نهضت بان جسد و چون عروق تو محنت بیدین و

ایمان از مواد فاسده سودای کفر و طغیان مملو کشته کلوکیر تو ابر ترز ویر شده

غازیان: جنگجویان
شیربران: بشیران
تیر: زورگویی

مرا بمل: زباله دانها

خفاق: مرضی در گلو

بیاری باری داد بواطن قدسی موطن حضرت خیر البشر و ساقی گوثر
 قوت بازوی ائمه اثنی عشره صلوات الله عليهم اجمعین از صداد آتش و قهر بلا
 ما دراء النمر با نخوت و غرور تو مایه شر را تحلیل داده بنیشت رسان جانین
 و تیر اجل نشان خون فاسد از رک دل درشته جان تو بیرون آورده به
 خب ایاج کلوله بکبر دوز و شربت و فاشی شمشیر جانسوز کام بخش ساخته تیر
 فاروق حجت و برهان و غلبه قانع ماده نزله عصیبت و زهر عناد کشته از خبا
 و کدر کتاز بدان دیار شام گرفته بخارفته را به عطسه آورده از شربت خون
 جگر و عسرق نیلوفر در سیاه و دیده تر و کباب سینه حسرت پرورد خدای
 چاشت و شام تو بیدین ابر را بر کانه خانه غضب مقرر تویم فرمود
 ایخبا از رسول نامه ناید کار شمشیر دور وید کار گیر و کیند
 والا که از بارگاه قضا و قدر و امر خالق داد گستر امری دیگر مقرر شده باشد
 تانسی به ائمه بدی نموده سر ز رضای او بر طوق فرمان جبر میان تضاه
 و منهم من قضی نحبه و منهم من یشترط و ما بدلو اتسب دیلا نهد حکم
 و جاید و انی السحق جهاده مقاتله و مدافع نموده ماشاء الله کلان

باری: خالق
 صداد: اصابت

سنان: نیزه
 ایاج: معیونی است
 دافع: خلا امراض باسباب
 زود فاجب: جایی است از تیره

نقابان
 قانع: بکننده
 نزله: التهاب
 کلان: زمین

وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ رَامِطِعٌ وَمَقَادٌ وَمَا النَّصْرَ لَأَمِنْ عِنْدَ اللَّهِ رَارِخِ الْأَعْيَانِ
 كَرُخْدِ افْرَصَتْ دَكْبَرِ قَلْعٍ وَقَعِ دِيْنَا آتَشِي سوزم که از چکنیزر نباید شن
 اگر حبه بکجام من آید جواب من دگرز و میدان افرایا
 منت آنچه شرط است کفتم تمام تو دانی و تدبیر خود و السلام

در عنوان نامه نوشته

دَرْقَبَةُ الْبَلْبُومِي وَبَسَّ الْمَأْدِي بِنَجَارِ احْسَنَ بَهَا اِنَّهُ بِالطَّاعُونَ الْوَلِيَا

صَحِيْفَةُ الْأَدْمِي دَنْخَرِ اش و سینه کا و عالیجاه جمالت پناه

رذالت دستگاه سفاهت اکتناه ضلالت

اقتباه امیر تجار زیر الکلاب المطرود و عند ولی

الاباب معصوم بن دانیال الملقب

به سنجان خلد الله فی منزل ذک

من النیر ارجع ابرک

تمت فی شهر شعبان المعظم حجة سافیه تاریخه هزار و دویست و دو

آتی

از روی نسخهای که در سنه هزار و دویست و پانزده

نوشته شده بود مکتوب گردید حرره

العبد الوضیع محمد مندی

بدیع فی شهر حیدرآباد

۱۳۱۹

کتبه شیخ محمد رضا شوقیان فی شهر ذیقعدہ الحرام سنه هزار و چهارصد و پانزده

در مشهد مقدس رضوی علیه السلام. و الحمد لله

کسر سزا و از خلافت مطلق و لایق امامت بر حق گزیده بر سر عراج سبستو قبل
 ان تفقدوا براق منتهی تولد زان در زبان حضرت جهان نهم بر سر علو و عرش خطبه است
 بمنزله هرون من موسی تولد زان در و بمضمون امامت العلم
 و علی بابها بر در مدینه عشر نوازش از صفحه ۶۷ کتاب

هدیه غدیریه مجموعه دو نامه ای است که میان امیر اهل خلاف نجارا و امیر اهل ولا جزان
 در دو قرن پیش رد و بدل گردیده است و نشانگر زوج با عظمت ولایت در وفاداران حق از یک سو
 و خفق و جهالت و فقده دایست در سنگ بر سینه زنان باطل از سوی دیگری باشد.
 از آنجا که نویسنده جوابیه از طرف امیر محمد خان (حاکم شیخه فراسان) شخصیت بازرگانی ادبی و تاریخی
 ایمانی آن عصر، ملا محمد رفیع طبعی، توانسته است از یکایک تمسنا و مطالب ناروایی که در نامه
 امیر معصوم بیگ (حاکم عامی مذہب نجارا) بر مذہب حدیث شیخ وارد شده با منطبق مستین و بر زبان آتین
 انشا و پیشین پاسخ دهد، و نیز به لحاظ نظر زیبای مکتب این جزوه بتوان آن از بدایع تحریرات بشمار آورد.